



راه رشد غیر سرمایه داری

سراب یا واقعیت ؟

نقدی بر راه رشد غیر سرمایه داری

نوشتهٔ اولیا نفسکی

سازمان وحدت کمونیستی

راه رشد غیر سرمایه داری
سراب یا واقعیت؟

جواب اول
تیرماه ۱۳۵۹

از اوایل دهه ۶۰ "راه رشد غیر سرمایه داری" از جاب حزب کمونیست شوروی، بعنوان مطلوبترین راه تکامل و سریعترین طریق گذار به سوسیالیسم، برای جوامع "دنیای سوم" طرح و تبلیغ شد. حزب توده ایران نیز طبق عادت مادر زاد، بمصادق: در پس آینه طوطی صفت انگاشتیم آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم.

به محض طرح این نظریه از طرف تئوریسینهای حزب برادر بزرگ "به ترجمه و نگارش مقالات متعدد در توضیح و توجیه و تقدیس آن پرداخت. بخصوص بعد از انقلاب و تجدید و تشدید فعالیت حزب توده در ایران، و با توجه به ماهیت طبقاتی رژیم حاکم - که ما قبلاً در مقالات متعدد در هائی بدان برخورد نموده ایم - "راه رشد غیر - سرمایه داری" به یکی از سلاحهای تئوریک حزب توده در توجیه سیاستهای سازشکارانه و ارتجاعی تبدیل شده است. اما اشتباه است اگر تصور کنیم که این فقط حزب توده است که از چنین نظریاتی پیروی میکند. این نظریات تحت توجیهات اپورتونیستی راست - خرایانه در لابلای نظریات بعضی از سازمانهای که در ظرف چپ قرار دارند، نیز دیده میشود. و این چندان تعجب آور نباشد چه ۲۵ سال دیکتاتوری سیاه محمد رضا شاهی جنبش چپ ایران را چنان در جدال مرگ و زندگی درگیر کرده بود که این جنبش در کلیت خود - نه در اجزاء و استثناات - نه قادر به نقد ریشه ای و بیرحمانه گذشته خود و نه قادر به تحقیق و بررسی درباره مسائل جنبش کمونیستی گردید و در نتیجه کوله بار نظرات کهن را، با رنگ تازه و کاه آغشته به رادیکالیسم چپ گونه ای ماثو تسه دون، به میراث گرفت. از اینرو هنوز بخش وسیعی از جنبش چپ ایران در مکتب فکری - و نه لزوماً "در حوزه های حزبی - حزب توده پرورش یافته و از همان زمینه های نظری تغذیه میکند. البته اشتراک زمینه فکری لزوماً "بمفهوم اتفاق مواضع بر سر مسائل سیاسی روز نیست. اما

کافی است که به برنامه‌های اجتماعی و دورنمای تکاملی‌ای که برخی از سازمان‌های چپ - از جمله سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران - عرضه می‌دارند توجه شود، تا بقول معروف دم خروس از لای قبا بدر آید و اشتراک برنامه‌ها استراتژیک ایشان با حزب توده روشن گردد .

مقاله حاضر به منظور بررسی نظریه "راه رشد غیر سرمایه‌داری" نگارش یافته است . کسانی که با مقالات و مطالب توضیح دهنده "راه رشد غیر سرمایه‌داری" کمابیش آشنا هستند، میدانند که یکی از وجوه مشخصه این نوشتجات کنگی و چندپهلویی آنهاست که راه را برای توجیهات مختلف و "بندبازی تئوریک"، به‌ساز می‌گذارد . برای روشن‌تر شدن مطلب تصمیم گرفتیم که مقاله بررسی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را بصورت برخورد به یکی از مقالاتی که در توضیح "راه رشد غیر سرمایه‌داری" به نگارش درآمده بنویسیم . مقاله‌ای که مورد بررسی قرار می‌گیرد "ویژگی‌ها و دشواری‌های انقلاب ملی - دمکراتیک و راه رشد غیر سرمایه‌داری" نوشته الیا نفسکی معاون بخش بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی می‌باشد . علل انتخاب این مقاله بقرار زیر می‌باشد .

۱ - ترجیح دادیم که بررسی خود را بر پایه نوشته‌های تئوریک‌سینهای دست‌اول نظریه "راه رشد غیر سرمایه‌داری" انجام دهیم و نه بر نوشتجات کپی‌برداران دست‌دومی چون مقلدین حزب توده . از این گذشته جریده "دنیا در معرفی مقاله الیا - نفسکی مینویسد: "... مقاله "ویژگی‌ها و دشواری‌های انقلاب ملی - دمکراتیک و راه رشد غیر سرمایه‌داری" در واقع نوعی نتیجه‌گیری از بررسی‌های طولانی این مؤلف و تجارب عملی موجود و حاوی نکات تحلیلی بسیار مهم و دقیق است و به بسیاری از ابهام‌ها و پیچیدگی‌های موجود در این مسئله پاسخ روشن میدهد..."

(۱) (تاء کیدازماست) بنابراین ما متهم نخواهیم شد که به نقد مقاله‌ای همراه‌کننده و یا ناپخته پرداخته‌ایم .

۲ - پروف‌سور الیا نفسکی نه یک محقق گمنام روسی بلکه "تئوریکین شناخته شده‌ایست که از ما حینظران نظریه رشد غیر سرمایه‌داریست

و گذشته از این ، بعنوان معاون بخش بین المللی حزب کمونیست شوروی در تعیین خطوط سیاست خارجی شوروی نقش مؤثر داشته است .

۳ - مقاله " ویژگیها غیر سرمایه داری " بسیار اول در نشریه " دنیا و اخیرا " - بعد از انقلاب - در جزوهای بنام " راه - رشد غیر سرمایه داری - ۲ مقاله از الیا نفسکی " انتشار یافته و وسیعا " پخش شده است . از این رو دسترسی به آن برای علاقمندان دشوار نیست . در ضمن مقاله دوم این جزوه - که بدون تیترو ماء خدمت نشر شده - مقدمه ایست که الیا نفسکی بر کتاب آندریو (I. Andriyev) بنام " The Non-Capitalist Way " (راه رشد غیر سرمایه داری) از انتشارات یروکرس (۲) نوشته است .

" راه رشد غیر سرمایه داری " از جانب پروفسور الیا نفسکی بصورت بدیل در مقابل راه رشد سرمایه داری و راه رشد سوسیالیستی ، در کشورهای " دنیای سوم " طرح میشود . پروفسور الیا نفسکی از راه رشد غیر سرمایه داری بصورت صورتبندی اجتماعی خاصی - با مؤلفات درهم تنیده اقتصادی و سیاسی - سخن میگوید که مناسب جوامعی است که تازه از یوغ استعمار و امپریالیسم "رها " (حداقل به مفهوم استقلال سیاسی) شده اند و در مرحله پیش سرمایه داری و یا رشد اولیه سرمایه داری میباشند . آقای الیا نفسکی در طول مقاله اش جنبه های مختلف راه رشد غیر سرمایه داری را توضیح میدهد . کوشش ما در این مقاله این خواهد بود که قدم به قدم ایشان را دنبال کنیم و سؤالاتی را که بنظرمان میرسد طرح نمائیم .

کوشش خود را بر این اساس آغاز میکنیم تا در مقاله آقای الیا نفسکی تعریفی موجز و کمابیش روشن از راه رشد غیر سرمایه داری ، بیابیم در این مورد ابتدا میخوانیم " راه رشد غیر سرمایه داری راه

سرمایه‌داری نیست، پس چه راهیست؟ (۳) (تاء کیداز الیا - نفسکی است) و همچنین " ۱۰۰۰ امروز دیگر تردیدی باقی نمانده که راه رشد غیر سرمایه‌داری آغاز بلافاصله ساختمان سوسیالیسم نیست" (۴) تا اینجا روشن شد که راه رشد غیر سرمایه‌داری چه چیز نیست. و از آنجا که خود نویسنده به کمبود اظهارات فوق واقف است این سؤال را مطرح میکند که "آیا در دوران ما راه‌های دیگری بجز سرمایه‌داری و سوسیالیسم وجود دارد؟" (۵) از اینجا منتظریم تا تعریفی مثبت از راه رشد غیر سرمایه‌داری، یعنی تعریفی که این راه را در چهارچوب صورت‌بندی‌های اجتماعی (Social Formation) کمابیش روشن کند، عرضه شود. اما پاسخ آقای الیا نفسکی بقرار زیر است:

"تلاش برای آنکه برای مفهوم "راه رشد غیر سرما-یه‌داری" از نقطه نظر خاص تئوریک، و صرفاً منطقی تعریف منطقی‌موجزی قائل گردیم، بناچار به نفی آن منجر می‌گردد...." (۶) (تاکید از ماست)

حال روشن نیست، و آقای الیا نفسکی روشن نمیکند، که چرا این مفهوم را نمیتوان منطقاً و از نظر تئوریک تعریف نمود و مهمتر اینکه چرا این تلاش به نفی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" منجر میشود؟ اگر واقعاً پدیده‌ی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" در جهان واقعی موجود است - که بنا بر ادعای الیا نفسکی این چنین است و مصر، سودان، سوریه، سومالی و... نمونه‌های زنده‌ی آن میباشند - و اگر این واقعیت در ذهن آقای الیا نفسکی و دیگر محققین هم - نظرشان منعکس شده و شکل گرفته - یعنی مفهومش مشخص شده است، پس چه مانعی در راه تعریف تئوریک آن موجود است؟ البته در طول مقاله تعریف‌های متعددی از راه رشد غیر سرمایه‌داری عرضه شده است. اما هیچکدام از این تعاریف این راه را بعنوان صورت‌بندی اجتماعی خاصی بدیلی در مقابل سرمایه‌داری و سوسیالیسم عنوان نکرده و از حد کلی‌گوئی -

های مبهم فراتر نمیروند. بعنوان نمونه به دو تعریف زیر توجه کنید:

"محتوای راه رشد غیر سرمایه‌داری در مرحله‌ی کنونی بطور عمده عبارت‌است از تحولات ضد امپریالیستی و عمومی دموکراتیک که فعلا مبرمیت دارند و ولی با دور نمای سوسیالیستی تحقق پذیرند." (۷)

(تاکید از ماست)

و یا:

"محمل و شرط راه رشد غیر سرمایه‌داری عبارتست از آنکه ترقی اقتصادی با وسائل و شیوه‌هایی تا مین گردد که مانع جدیدی در راه سوسیالیسم نباشد، بلکه بر عکس، زمینه را آماده کنند و محیط مساعدی برای تجدید ساختمان سوسیالیستی جامعه بوجود آورند. عبارت دیگر، راه رشد غیر سرمایه داری تحقق وظائف رشد اقتصادی حال با مراعات دور نمای سوسیالیستی است." (۸)

(تاکید از ماست)

مگر محتوای یک صورتبندی اجتماعی را میتوان با تحولاتیکه فعلا و با بعدا مبرم هستند مشخص کرد؟ منظور از ترقی اقتصادی چیست؟ چه ترقی اقتصادی ای هست که زمینه را برای سوسیالیسم آماده نمیکند و مانع جدیدی در راه سوسیالیسم می‌آفرینند؟ اگر سرمایه‌داری در جامعه‌ی عقب مانده‌ای (مانند ظفار) سریعاً رشد کند، زمینه و محیط مساعد برای ساختمان سوسیالیسم بیشتر میشود و یا کمتر؟ و در ارتباط با تعاریف فوق میتوان سئوالات متعددی که نشان دهنده‌ی گنگ بودن آنها باشد طرح نمود. کویا خود آقای الیانفسکی نیز به گنگ و کلی بودن اظهارات واقف است که هشدار میدهد که:

"میتوان گفت که اندیشه‌ی حرکت بجلو در راه ترقی تحت رهبری دموکراسیهای افسلاهی بکمک عبارت "راه

رشد غیر سرمایه‌داری "کاملاً دقیق" بیان شده است .
 این نظریه ابن برتری بلا تردید را دارد که ما را
 در اوج تجربیات تاریخی امروز قرار میدهد، نه
 آنکه از آنها عقب‌بمانیم، اما همچنین نه آنقدر
 جلو برویم که تماس با واقعیت را از دست بدهیم .
هر گونه تلاش برای وارد کردن آنچنان دقت و
صراحتی در مفهوم راه رشد غیر سرمایه‌داری که
در واقعیت وجود ندارد، به اتخاذ یک سمت‌گیری
سیاسی غلط منجر میگردد. (۹)
 (تاکید از ماست)

هیچکس از آقای الیافسکی انتظار ندارد که آنچه را که در
 واقعیت موجود نیست در مفهوم "راه رشد غیر سرمایه‌داری"
 وارد کند. اما آیا تعاریف فوق‌آنچه را که در واقعیت
 مصر و سودان و سوریه و عراق و سومالی و برمه و ... موجود
 است کاملاً دقیق بیان نموده و ما را در اوج تجربیات
 تاریخی قرار داده است؟ بلا تردید خیر. بنظر ما آقای
 الیافسکی نیز باین امر واقف است و موعظه و نصیحت آخر
 نیز برای جلوگیری از فضولی‌های بیمورد و ایجاد حس
 "گناهکاری" در کسانی که بیش از حد "مجاز" سؤال نمایند
 و خواستار دقت و صراحت شوند، نگاشته است. دست‌پیش
 گرفته که پس نیفتد. این همان شیوه‌ی شناخته شده‌ی
 توده‌ایستی مبنی بر اینکه "زیاد سوال نکن که گمراه
 میشوی" است .

اما ما به فضولی خود ادامه میدهم. تامل در تعاریف
 ۷ و ۸، ذکر شده در بالا، نشان میدهد که حتی اگر مفاهیم
 یک‌باربرده در آنها - همچون ترقی، زمینه‌ی اقتصادی و ...
 روشن بودند، باز منظور ما حاصل نمیشد. زیرا میدانیم
 که از هر پدیده‌ای میتوان تعاریف متعدد عرضه نمود که
 هر یک جنبه‌ای از آن پدیده و گوشه‌ای از واقعیت آن را

روشن کند . در عین حال هر تعریفی پیرپدیده را در مقولسه‌ی خاصی گنجانده و بیان میکند . تعریف مورد جستجوی ما آنست که "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را در مقولسه‌ی صورتبندی‌های (یا سامانه‌های) اجتماعی بیان کند زیرا که ادعا و نقطه‌ی آغاز بحث آقای الیانفسکی قیاس‌این راه با دو صورتبندی دیگر (سرمایه‌داری و سوسیالیسم) و عرضی آن بعنوان بدیلی در مقابل این دو میباشد . ضمناً با توجه به امکانات تحقیقی حزب کمونیست شوروی و تعدد و نحر محققین آن ، و همچنین تجربیات "راه رشد غیر سرمایه‌داری" که لااقل ۱۰ مورد آنرا آقای الیانفسکی نام میبرد ، زیاده‌نیست اگر انتظار داشته باشیم که تاکنون مفهوم این راه جدید بیان و تعریفی تئوریک یافته باشد . با وجود اینکه آقای الیانفسکی از تعریف تئوریک "راه رشد غیر سرمایه‌داری" طفره می‌رود ، در طول مقاله‌اش مشخصات و حیطه‌های مختلف این راه را - که وی برای کمونیستهای تمامی کشورهای "دنیای سوم" تجویز مینماید- توضیح میدهد . این توضیحات اگر چه بسیار عام هستند و کلی، اما در لابلای آنها میتوان خطوط هدایت‌کننده‌ای یافت که ما را به‌که "راه رشد غیر سرمایه‌داری" ببرد و آنچه را که آقای پرفسور از ما دریغ نموده ، بماند نشان دهد .

ماهیت طبقاتی دولت ، جهشی به عقب در تئوری دولت :

یکی از مشخصات مهم - اگر نه مهمترین - "راه رشد غیر سرمایه‌داری" ، حاکمیت حرده‌نورژواری در رهبری سیاسی جامعه است ، که از طرف تمامی مدافعین این طرح میشود . آقای الیانفسکی بر این مطلب را ، اگر چه با سابه‌روسیهای لارمه‌ی مبهم کوئی ، قبول دارد . مثلاً در مقایسه با قدرت سیاسی در انقلاب سوسیالیستی شوروی (یا بقول او "تجربه" معروف طفره‌رفتار راه سرمایه‌داری (۱) وی مینویسد :

"یک تفاوت مهم میان راه رشد غیر سرمایه‌داری و تجربیات معروف قبلی طفره زدن از راه سرمایه‌داری در اتحاد جماهیر شوروی عبارت از آنست که تحولات اجتماعی نه تحت رهبری پرولتاریا و احزاب مارکسیستی-لنینیستی، بلکه تحت رهبری روشنفکران ضد امپریالیست رادیکال و انقلابی دموکراتیک که تحت تاثیر نیرومند تئوری و پراتیک سوسیالیسم جهانی و جنبش کمونیستی و کارگری جهان قرار دارند، انجام می‌گیرد." (۱۰) (تاکیدار ماست)

از نظر علمی این روشنفکران ضد امپریالیست و رادیکال - که رهبری تحولات اجتماعی را در اختیار دارند - ماورای اقشار و طبقات موجود در جامعه نمیتوانند قرار گیرند و برنامه‌ی اجتماعی‌شان در کلیت خود عمدتاً منعکس‌کننده‌ی خواسته‌ها و منافع قشرو یا طبقه‌ی خاصی است. نقل قول‌های زیر ماهیت طبقاتی این روشنفکران را از دیدگاه ^{نفسکی} روشن مینماید:

"دور نمای راه رشد غیر سرمایه‌داری از بسیاری جهات وابسته به موضع روشنفکران نماینده‌ی خرده بورژوازیست که بر مسند قدرت نشسته‌اند." (۱۱) (تاکید از ماست)

"شکی نیست که دستگاه حاکمیت سیاسی در کشورهای که راه رشد غیر سرمایه‌داری را می‌پیمایند در دست نمایندگان روشنفکر خرده بورژوازی رادیکال است...." (۱۲) (تاکید از ماست)

لازم است که در اینجا بدرک پرسور الیافسکی، و در واقع به "بسط" مفهوم علمی دولت از طرف ایشان اشاره کنیم. انگلس در کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" و سپس لنین بطور جامع‌تر در کتاب "دولت و انقلاب"، دولت را بعنوان نماینده‌ی یک طبقه و ابزار اصلی اعمال

سیادت (دیکتاتوری) آن، تجزیه و تحلیل نمودند. مائو تسه دون با "بسط"، و در واقع به التقاط کشیدن مفهوم دولت به اعمال دیکتاتوری مشترک خلق متشکل از "چهار طبقه ضد امپریالیست" (پرولتاریا، بورژوازی، خرده‌بورژوازی و دهقانان)، یک گام بلند بعقب، بدوران مباحثات و برنامه‌های گوتا وارفورت، برداشت. امروز آق‌ای الیانسکی و طرفدارانشان گامی فراتر بعقب - بدوران پیش از مارکس - برداشته و بر خلاف مائو تسه دون که لااقل از نظر صوری بدولت طبقات معتقد بود، دولت را نتیجه‌ی حاکمیت سیاسی مشترک ملغمه‌ای متشکل از یک طبقه (پرولتاریا) چند قشر خرده‌بورژوا و چند عنصر (۱) بورژوا که در امتحان "موضع ضد امپریالیست گرفتن" رفوزه شده باشند، میدانند. نقل قولهای زیر از این نظر گویا است:

"... باید دولتی که براه رشد غیر سرمایه‌داری می‌رود یعنی دولت دموکراسی ملی بطور صحیح تعریف شود. این دولت عبارت است از حاکمیت سیاسی یک ائتلاف اجتماعی وسیع رحمتکشان که در آن پرولتا - ریای رشد یابنده، قشرهای خرده‌بورژوازی در شهر و روستا و همچنین عناصر بورژوازی ملی که از موضع ضد امپریالیستی برای تکامل مترقی اجتماعی وارد عمل شده‌اند شرکت دارند." (۱۳)

(تاکید از ماست)

و اما ویژگی دیگر و بسیار مهم راه رشد غیر سرمایه‌داری - یا در واقع ویژگی رهبری خرده‌بورژوازی آن - اینست که آگاهانه در خدمت سوسیالیسم (۱) و یا زمینه سازی برای آن گام بر میدارد. این مسئله، بعلت اهمیت و نقش اساسی که در این نظریه دارد، میحث بخش بعدی را تشکیل می‌دهد.

با روشن شدن ماهیت طبقاتی قدرت سیاسی حاکم در جامعهی آقای البانفسکی، طبیعتاً این سوال پیش میآید که دور نمای چنین جامعهی - که خرده بورژوازی بر آن حاکم است - چیست؟ آقای البانفسکی پاسخ میدهد که تحت شرایط کنونی جهان - که ما در خطوط آئینده باین شرایط خواهیم پرداخت - این رهبری خرده بورژوازی میتواند تحولات اجتماعی را با دور نمای آغاز ساختمان سوسیالیسم انجام داده و زمینه را برای چنین ساختمانی فراهم آورد. اینرا نیز اضافه کنیم که وی چنین حرکتی را از طرف خرده بورژوازی کشورهای "جهان سوم" نه یک استثنا، بلکه بعنوان نقشی تاریخی در دوران کنونی، میپندارد. و البته این خصیصه جدیدی است برای خرده بورژوازی که تاکنون ماتریالیسم تاریخی بدان دست نیافته، از اینرو بررسی دقیق آن لازم است.

میدانیم که خرده بورژوازی خود نه نتیجه و نه حاصل مناسبات تولیدی خاص خود است. یعنی نه مانند بورژوازی در جریان رشد نیروهای تولیدی و تفوق و گسترش شیوهی تولید سرمایه داری، خود بصورت طبقه برخاسته از این مناسبات تولیدی و در عین حال حافظ و گسترش دهندهی آن بعرضه وجود پای میگذارد، و نه مانند طبقه کارگر است که اگر چه در دامن سرمایه داری و تحت سلطه بورژوازی رشد میکند ولی حامل مناسبات جدیدی است که خاص اوست و فقط او میتواند ساختمان آنرا آغاز کند. از این نظر میگوئیم طبقه کارگر حامل مناسبات نوین است که بر خلاف طبقات دیگر، در جریان ساختمان سوسیالیسم به نقش خود آگاه است و بدون آگاهی طبقاتی - و صرفاً از طریق رشد امکانات فنی تولید - شروع به ساختمان مناسبات

نوین امکان پذیر نیست. اما افسار بحلف خرده بوررواژ خرده تولید کنندگان مستقل، دقیقاً بخاطر نوع شرکتشان در تولید، از هر گونه دور نمای خاص خود محروم میباشند. در حوامع مورد بحث ما، حوامعی که از یک جانب بخاطر گذشته‌ی استعماری خود، سرمایه‌داری جهانی در آنها نفوذ نموده و از جانب دیگر، بار گذشته پیس سرمایه‌داری و عقب مانده‌ی خود را حمل میکنند، بخش وسیعی از مردم هور جایگاه طبقاتی معینی پیدا نکرده و بصورت جمعی بی هویت در حال گذار از فتری به فتری دیگر و یا از طبقه‌ای به طبقه‌ی دیگر میباشند. نفوذ سرمایه‌داری در این حوامع و خصوصیات تولیدی آن، گروه بندیهای پیسی اجتماع را سب کرده و موجب تجریه‌ی کما بیش سریع آن میگردد. توده‌های حاصل از چنین تجریه‌ای لروما قسورا و بطور اوماتیک هویت طبقاتی خاص نگرفته و عموماً ساد مدنی - که طول آن بستگی بسرعت رشد و تکوین سرمایه‌داری دارد - بصورت مجمعی بینابینی، سیال و متغیر، در پهمی اجتماع خود را نشان میدهند. موقعیت جدید اجتماعی این لایه‌ها - و در واقع بی ثباتی نوع شرکت ایشان در تولید - امکان ظهور شعوری نوین، مستقل و با ثبات را بایسن لایه‌ها میدهد. باین مسئله باید نیروی بازدارنده‌مانند ذهنی (۱۴) را نیز اضافه نمود که موجب میشود تا فاصله‌ی زمانی قابل توجهی ما بین نقش جدید تولیدی یک لایه با ظهور شعوری منطبق بر این نقش، برقرار باشد. ایسن مسئله‌ی آخر یکی از دلایلی است که باعث میشود تا حتی گروه‌هایی که به بارار فروش کار وارد شده‌اند و از ایسن نظر همانند کارگران هستند، از نظر شعور و آگاهی تا مدتی در گذشته زندگی کنند و تکیه‌گاه مطمئن ذهنیات آشنای پیسی را به آسانی رها نسازند، تا رمایکه واقعیت مادی زندگی ایشان و آمیزش آنها با دیگر کارگران رمیه‌های حدانی از گذشته را فراهم آورد.

بدین ترتیب عنصر غالب در ذهنیات این مجمع بینا بینشی و در حال تجزیه، همان تفکرات گذشته است.

اقشار خرده‌بورژوازی دهقان وسعت دیدشان از مرزهای تکه زمینی که مالکش هستند، و یا آرزوی تملکشان دارند فراتر نمی‌رود. نه با اقتصاد رشد یافته و مکانیزه شده و نه با تولید جمعی خو گرفته‌اند که دورنمایی از اداره جمعی و شورائی تولید را در ذهن خود متصور باشند. اگر از نفوذ روز افزون سرمایه در دهات بيماکند و در مقابل آن مقاومت میکنند، این بخاطر دفاع از تولید کوچک خود میباشد، برای حفظ شرایط امروز و گذشته است و نه برای پویش به جلو.

اقشار خرده‌بورژوازی شهری - چه آن بخش که پسس مانده‌ی اقتصاد کالائی پیشین و اصناف می‌باشند و اصطلاحاً "سنتی" خوانده میشوند و چه آن بخشی که زاده‌ی پیوند اقتصاد محلی با سرمایه‌داری جهانی است و اصطلاحاً خرده-بورژوازی "جدید" خوانده میشود- هیچکدام دورنمایی اجتماعی خاص و قابل تحقیق نداشته‌اند و بخصوص زمینه‌ساز آغاز ساختمان سوسیالیسم نمیتوانند باشند. خرده‌بورژوازی "سنتی" خواستش حفظ مالکیت و یا مالکیت دوباره‌ی دکان و یا کارگاهی است که ممر معاشش هست و یا بوده و مقابله - اش با رشد سرمایه‌داری بخاطر حفظ این مالکیت و سودآوری آن از طریق استثمار شاگردانیست که بکار گرفته است. جامعه‌ی مطلوب او جامعه‌ی تولیدکنندگان کوچک است که در آن قدرتی ماوراء الطبیعه (مذهب، اخلاق) سرمایه را بـــه تساوی بین ایشان تقسیم کند و از انباشت زیاده‌ی آن در دست برخی تبدیل و اینان به سرمایه‌دار بزرگ جلوگیری کند. تعادل این جامعه‌ی مطلوب و قدرت ماوراء الطبیعه زمانی به خطر می افتد که فزونی سرمایه در دست‌گروهی از تولیدکنندگان و یا واردات، قیمت کالاها را پایینتر

از ارزش مبادله‌ی آن برای دیگر تولید کنندگان نگهدارد. بهر حال چنین جامعه‌ای - که مومنین به تحققش پندار گر- ایان ابلهی بیش نیستند- نه تنها با زمینه سازی برای ساختمان سوسیالیسم و حرکت بسوی سوسیالیسم و امثال این ادعاهای آقای الیافسکی هزاران فرسنگ فاصله دارد، بلکه بر عکس در جهت خلاف آن راه میپیماید، خواستار حفظ تولید کوچک، کند کردن آهنگ رشد سرمایه‌ی ثابت و در نتیجه بالا نگاه داشتن نرخ استثمار، جلوگیری از رشد نیروهای تولیدی و... میباشد و از اینرو و از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی عقب‌گرا و ارتجاعی است.

بخش "جدید" خرده بورژوازی، خود مولود گسترش پیوند بازار محلی با سرمایه‌داری جهانی و حاصل فرا شد گسترش سرمایه‌ی جهانی در مرزهای ملی میباشد. این بخش از خرده بورژوازی، که عمدتاً در بخش خدمات و یا در موسسات اقتصادی مدرن داخلی و یا مختلط، رشد کرده، شکوفائی و آینده‌ی اقتصادی خود را درست در گسترش روز افروز سرمایه‌داری و روزنه‌های درآمدی که لزوماً "برایش ایجاد خواهد نمود، می‌بیند. اختلافش با سرمایه‌داری از حد چک و چانه بر سر حقوق و مزایا و امکانات سرقی در بوروکراسی دولتی با شرکت‌های خصوصی تجاوز نکرده و مهم‌تر اینکه از نظر فرهنگی و اخلاقی، فرهنگ و اخلاق بورژوازی غربی را کاملاً پذیرا گشته و در واقع بهترین تسمه انتقال این فرهنگ - آنهم در سطحی ترین شکل خود- به حوامع عقب مانده میباشد. این قشر دور سمانی جر تبدیل شدن به بورژوا، جر بالا رفتن از پلکان سرقی دولت و بلکان مدیریت شرکت‌های خصوصی ندارد و کعبه‌ی آمالشان رانه در راه سوسیالیسم که در دامان سرمایه‌داری سسرفه‌ی غربی حسحو میکند.

با اسحا مخصوصاً "به معوله" خرده بورژوازی رادیکال" که به کرابار حاسبالافسکی و دیگر مدافعین

راه رشد غیر سرمایه‌داری بآن اشاره میشود، برخورد نکردیم. زیرا که این مقوله در استدلال‌ات طیف مذکور نقشی محوری دارد و پرداختن به آن بطور جداگانه لازم است، اینطور بنظر میرسد که به زعم ایشان، این قشر از خرده بورژوازی تمامی آن صفات لازم را برای حرکت بسمت سوسیالیسم و زمینه‌سازی سوسیالیسم و غیره دارا میباشد. ابتدا تذکر دهیم که "رادیکالیسم" یک صفت سیاسی است که ریشه پیدایش آن رانیز باید در مجادلات پارلمانی اواخر قرن هجده در انگلستان و اوایل قرن نوزده در فرانسه جستجو نمود. در جنبش چپ جهانی - و یا لااقل در ادبیات جنبش چپ ایران - این صفت به نوعی در مقابل صفت محافظه‌کاری قرار گرفته و بیانگر خوش و تهور حرکت به فراسوی مرزهای مجاز و شکستن سنت‌های معموله‌ایست که محافظه‌کاران در صدد حفظشان هستند. مثلاً "کرارا" در ادبیات معموله ایران "بورژوا رادیکال" و یا "ناسیونالیست رادیکال" در مقابل "بورژوا محافظه‌کار" و "ناسیونالیست محافظه‌کار" بکار رفته است. (۱۵)

اما اگر این تعریف متداول را نقطه حرکت برای شناخت و درک "خرده بورژوازی رادیکال" قرار دهیم و همانند ساده - انگاران که قدرت شناختشان از حد جمع و تفریق فراتر نمی‌رود بخواهیم از این طریق به تجزیه و تحلیل حرکات بالقوه و بالفعل "خرده بورژوازی رادیکال" بپردازیم، قطعاً "راه را به اشتباه رفته‌ایم و از متد علمی به دور افتاده‌ایم. ابتدا باید بپرسیم که این "خرده بورژوازی رادیکال" کدام قشر از خرده بورژوازی است و چه مقامی در تولید اجتماعی دارد و اطلاق صفت رادیکال به آن چه ویژگی‌هایی را مشخص می‌کند و بالاخره آیا این ویژگی‌ها میتواند این خاصیت جدیدی که طرح شده - رهبری جامعه با دورنمای سوسیالیستی و یا ایجاد زمینه‌هایی برای آغاز ساختمان سوسیالیسم - را توضیح دهد یا خیر؟

از میان لایه‌های مختلف خرده بورژوازی عموماً "پائین

ترین لایه‌های روستائی و شهری را متصف به صفت رادیکال مینمایند. میگوئیم عموماً و نه همیشه زیرا اولاً" همانطور که قبلاً" اشاره کردیم حدود و شغور مفهوم " رادیکال" مواج است و ثانیاً " کم نیستند عوامفربانی همچون حزب توده که بر اساس مصلحت روز گاهی تمامی و گاهی بخشی از خسرده بورژوازی را به یک چرخش قلم" رادیکال" مینمایند و در آش شله قلمکار تحلیل" های خود بمصرف میرسانند. حال خوب است که در احوال این رده‌های " پائین" خرده بورژوازی شهری و روستائی دقیق شویم تا علت و نوع رادیکالیسم آنان معین گردد. (۱۶)

رده "پائینی" دهقانان در واقع آن طیفی هستند که اگرچه صاحب تکه زمینی و یا چند راس دام میباشند اما کار مزدوری بر روی املاک دیگران و یا کار فصلی در شهرها بخش مهمی از درآمد آنها را تشکیل داده و بدون این منبع قادر به ادامه زیست نیستند. محدودیت ابزار تولید تحت تملک ایشان عموماً برای همه اعضای خانواده‌شان نیز اشتغال کافی ایجاد نمیکند، چه رسد به اینکه دیگران را نیز به استثمار بکشند. این وضعیت و فقر ناشی از آن، امید این قشر را به توسعه مالکیت خود بطور روزافزونی تضعیف کرده و آینده تصورشان در تهیدستی بیشتر و مالا از دست دادن همان ابزار ناچیز تولید است. در شهرها رده‌های پائین خرده بورژوازی را، در تقارن با دهقانان فقیر روستا میتوان بصورت طیفی که معاش خود را از طریق کار با ابزار محدود خود و بدون استفاده ممتد از کار دیگران بدست میآورند مشخص کرد. اینان که اکثراً یا دهقانان زاده‌اند و یا پسرانده اقشار سنتی خرده بورژوازی شهری، با ابزار ناچیز تولید خود، بسختی به معاش خود ادامه داده و در واقع جزء فقیرترین ساکنین شهری میباشند. اشتغال آنها عموماً نامنظم است و کوچکترین نوسان وضعیت اقتصادی آنها را به نکبت و بیکاری بیشتر میکشاند. بر خلاف اقشار

مرفه‌تر، این بخش‌دورنمائی برای رشد و توسعه و رونق ما -
لکیت و فعالیت اقتصادی مستقل خود نداشته و از آن قطع
امید کرده‌است. اینان آن گروه اجتماعی هستند که هرروز
بیشتر دستشان از مالکیت همان ابزارناچیز تولید تهی‌می‌گردد
و به‌جرگه فروشندگان نیروی کار نزدیک‌تر می‌گردند. این گرایش
مادی خود را در شعور آنها بصورت ناامیدی از حرکت بسوی
بالا - بسوی اقشار مرفه و صاحب‌ابزار تولید - بیان مینماید.
اینان به‌مراه همسنگان روستائی خود، همان تهیدستان شهر
و ده می‌باشند که از موقعیت کنونی خود بیزارند و از چشم
انداز آینده نگران و وحشتزده. رادیکالیسم ایشان، در
مقایسه با محافظه‌کاری لایه‌های بالاتر خرده بورژوازی، نا -
شی از فقر و تهیدستی است، برآمده از ناامیدی است.
اینان در زندگی امروز خود و نظم حاکم بر آن چیزی ندارند
که به حفاظتش دل‌بند باشند. نه امروز ذلت‌بار و نه فردای
بی چشم انداز و نا مطمئن ارزش حفاظت را دارد. از اینرو
قابلیت و پتانسیل این گروه‌های شهر و ده - و بخصوص در شهر
که سلطه فرهنگ خرافی و مذهبی کم‌تر است - برای پذیرش
تغییرات بنیادی و بویژه دگرگون کردن و برهم زدن نظم حاکم
بمراتب بیشتر از دیگر لایه‌های خرده بورژوازی بوده، و
تهور و ابتکار و شور مبارراتی ایشان در دوران انقلاب و
طغیان چشمگیر است. اما این رادیکالیسم بهمین جا ختم
میشود. رادیکالیسم برخاسته از فقر و نومیدی، خود را
در تخریب و نابودی نظم کهن تجلی میدهد و نه در ساختمان
آینده، و بخصوص نه در جهتگیری بسوی سوسیالیسم. زیرا که
تهیدستان یاد شده در فوق، هنوز با پرولتاریا، با تولید
پیچیده صنعتی و دستجمعی فاصله دارند. همبستگی گروهیشان
در حد کمک و همکاری ای است که تهیدستان بطور طبیعی در
محلات زندگی و سکونت خود بین خود ایجاد میکنند. همبستگی
را در پروسه‌ی تولید نیافته و از تولید و مبارزه‌ی دسته
جمعی درک ابتدائی دارند. شعور ایشان هنوز شکل مشخصی

بخود نگرفته و بر خلاف لایه های مرفه تر خرده بورژوازی که
لااقل در ذهن خود تصویری - هر چند پندارگرایانه و غیر
واقعی - از آینده ی مطلوب خود پرورانده اند، این بخش
تصویر روشنی از نظام آینده ی دلخواه خود ندارند. از
این جهت در ساختمان آینده نه پیشرو که دنبال - هرو
هستند. میتوانند دنبال جنبش انقلابی کارگران شوند و
تغییرات اساسی و بنیادی مورد نظر چنین جنبشی را، از آنجاییکه
قادر بحل مسائل آنان میگردد، پذیرا شوند. از رادیکال
برنامه های اجتماعی کارگران نمی هراسند و آمادگی شان
برای آمیزش با کارگران و جذب اندیشه های کارگری زیاد
است. ولی همی اینها مشروط به وجود جنبش کارگری با
برنامه ی انقلابی است. در غیر این صورت، همی -
تهیدستان بدنبال بورژوازی و یا اقشار دیگر خرده بورژوازی
روان خواهند شد، به خر سواری و چوبدست این اقشار بدل
شده و میتوانند حتی صفوف حزب الله را پر کنند.

"رادیکالیزم"، اینبار، در خشونت کور چماق -
دستان حزب الله تحلی مینماید ♦

الیانفسکی بکرات به اینکه در "راه رشد غیر سرمایه داری"، رهبری خرده بورژوازی آگاهانه جهت زمینه سازی برای سوسیالیسم گام برمیدارد، اشاره میکند. آگاهی این رهبری و بقول الیانفسکی "وفاداری کادرهای رهبری کننده و تمام کادرهای دیگر به آرمان سوسیالیسم" (۱۷) یکی از مهمترین شروط موفقیت "راه رشد غیر سرمایه داری" است اما برای رهبری جامعه بسوی هدفی معین، باید از آن هدف تصویری کلی تا آن حد که امکان مشخص نمودن محورهای اساسی آن وجود دارد، متصور شد. در بخش قبلی گفتیم که اقشاری از خرده بورژوازی تصوراتی از آینده مطلوب دارند. از طرف دیگر بععل مختلف تاریخی و فرهنگی و نه لزوماً "بخاطر عوامفریبی- بسیاری از جریانات سیاسی خرده بورژوا، جامعه مطلوب خود را با واژه "سوسیالیسم" مشخص

میکنند. در ادامه بحث قبلی، لازم است تا به سوسیالیسم بصورتی
خرده بورژوازی بپردازیم.

وجود انواع مختلف سوسیالیسم تخیلی مسئله جدیدی نیست
که ناشناخته باشد. سالها قبل از مارکس، در دامن سرمایه-
داری انگلستان و فرانسه سوسیالیسم تخیلی اوان، فوریه و سن-
سیمون طرح شده و کمال بشریت در آن جستجو میشد. یکی از
کوششهای اساسی و موفق پویندگان راه سوسیالیسم علمی در دوقرن
اخیر روشن ساختن خطوط تمایز مابین انواع سوسیالیسم تخیلی
از یکطرف و سوسیالیسم علمی ابطرف دیگر، و نشان دادن تفاوت-
تهای کیفی و ماهوی آنان با یکدیگر بود. از جمله آثاری که
این هدف را دنبال مینمود رساله معروف انگلس، "از سوسیال-
لیسم تخیلی تا سوسیالیسم علمی" را باید نام برد. اما نه
این تمایز و نه انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ هیچیک نقطه
پایانی برجیات، بروز و تجدید تولیدتئوریهای گوناگون
سوسیالیسم تخیلی نگذاردند. و این طبیعی است زیرا که
زمینههای مادی بروز چنین تئوریهایی هنوز به موجودیت خود
ادامه میدهند. البته روشن است که هزاران صفحهای که در
تمایز بینش علمی از پندارگرایی به نگارش درآمده، و هم
چنین واقعیت انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ و تجربیات انقلابات
قرن اخیر، همه و همه در محتوا و شکل تئوریهای پندارگرا-
یانه سوسیالیستی نقشی موثر داشته است. و از این رو آنچه
که امروز از این مقوله بیان میشود، لزوماً "منطبق با بیان
فوریه و سن سیمون و یا حتی سوسیال رولوسیونرهای سالهای
۱۹۰۰ نیست و از جنبههایی ظاهر علمی و واقع بینانه دارد.
متفکران انواع سوسیالیسم تخیلی عموماً "ریشه نابسا-
مانی اجتماعی را در شیوه توزیع ثروت در جامعه جستجو
میکنند و نه در پروسه تولید. در بینش اینان اگر بتوان
توزیع ثروت را عادلانه نمود و با وضع قوانین مختلف و رجوع
به اخلاقیات تعادلی منصفانه در ثروت گروههای مختلف جامعه
ایجاد کرد، در آن صورت جامعه بطرف مدینه فاضله سوق داده

خواهد شد. سوسیالیسم اینان در حد مساوات خواهی باقی مانده و خواست تقسیم مساوی فقر و ثروت را طرح میکنند. روشنفکران پیشرفته‌تر این تفکر که تجربیات تاریخی، غیر علمی بودن مساوات طلبی را به آنان آموخته، اشکال تحول یافته‌تری از این نوع "سوسیالیسم" را عرضه می‌دارند، اشکالی که در آن "تأمین حداقل رفاه اجتماعی برای اکثریت جامعه" خواست واقع بینانه‌تری است که در عین حال حدود و شغور ایده‌آلهای خرده‌بورژوازی را در چهارچوب امکانات جامعه سرمایه‌داری جای میدهد، زیرا که حصول "جامعه رفاهی" در چهارچوب حفظ مالکیت خصوصی و روابط سرمایه‌داری میتواند متصور باشد. پیش‌نهادهای چنین جامعه‌ای نه در کشورهای عقب‌افتاده که دوران انباشت اولیه سرمایه را هنوز طی نکرده و از درجه نازل بارآوری کار برخوردارند، بلکه در برخی از کشورهای امپریالیستی - که انباشت سرانه سرمایه و بارآوری کار بسیار بالا بوده و از موقعیت تجاری و بازارهای مناسبی برخوردار باشد مانند سوئد - میتواند وجود داشته باشد. "جامعه رفاهی" دنیای سوم، میتواند استثنائاً در کشورهایی که با خرج - و نه سرمایه‌گذاری - ثروت طبیعی هنگفت خود نوعی رفاه و رونق اجتماعی - و نه مساوات - را آنهم برای چند صبا‌حی بوجود آورده‌اند وجود داشته باشد. اما "جامعه رفاهی" معادل سوسیالیسم بمفهوم علمی کلمه نیست. برنامه‌های اجتماعی در جهت رفاه عمومی و گرایسوی ایجاد امکانات اجتماعی یکسان برای افراد جامعه از ملزومات جامعه‌ی سوسیالیستی است ولی بخودی خود معرف و مشخصه‌ی آن نیست. چنین برنامه‌ای بعنوان گامی ضروری، ولی نه کافی، جهت زوال طبقات مطرح است و نه بیشتر. در "جامعه رفاهی" واقعیت وجود طبقات قبول شده و هدف، تخفیف تضاد طبقاتی از طریق تعدیل ثروتهاست. در جامعه سوسیالیستی، هدف اجتماعی کردن مالکیت ابزار تولید و شرکت مستقیم تولید...

کنندگان در اداره‌ی اقتصادی و سیاسی جامعه جهت نابودی طبقات است، و از همین رو نیز مجبور است بالهایش را فراز از مرزهایش بگشاید. درکی که خرده‌بورژوازی از جامعه‌ی مطلوب خود دارد نه فقط از سوسیالیسم علمی بدور است بلکه با آن در تناقض نیز میباشد. یکی با حفظ طبقات بضر قانون و اخلاق تساوی طلبی میکند و دیگری الغاء مالکیت خصوصی و الغاء طبقات را میطلبد و تساوی امکانات اجتماعی برای گروههای مختلف را در چنین دورنمایی جستجو میکند. تفاوت ما بین سوسیالیسم خرده‌بورژوازی و سوسیالیسم علمی شناخته شده‌تر از آن است که الیا نفسکی بتواند به رد آن بپردازد و بهمین دلیل نیز دست بدما مان مبهم گوئی زیر میشود:

"نمایندگان ناسیونالیسم رادیکال بنحوی پرتوان، بطرف برخی احکام عمده‌ی سوسیالیسم علمی روی می‌آورند. برای ناسیونالیستهای رادیکال در این احکام عمده‌ی سوسیالیسم بمنظور تنظیم پلاتفرم سیاسی خود مبنای ایدئولوژیک مناسب اندک نیست. ولی زمینه‌ی خرده‌بورژوازی و ناسیونالیستی تصورات آنها برای مدتی مانعی برای درک پیگیر و جامع تئوریک سوسیالیسم علمی است. طبقه‌ای که آماده است به بهترین وجه، بلحاظ ماهیت اقتصادی خود بفراگرفتن سوسیالیسم علمی دست بزنند، پرولتاریاست و در درجه‌ی اول پرولتاریای صنعتی. آنچه که برای نمایندگان قشرهای بینابینی دموکراتیک در زمینه‌ی برخورد به سوسیالیسم علمی نمونه‌وار است، عبارت است از یک برخورد التقاطی و شیوه‌ی گلچین. باین جهت خرده‌بورژوازی رادیکال میتواند به سوسیالیسم روی آورد. ولی با اینکه وضع انقلابی او را بطرف سوسیالیسم میراند، نمیتواند در آخرین تحلیل بیک پایگاه به اندازه‌ی کافی مطمئن بمنظور ساختمان

متکامل سوسیالیسم و تامین پیروزی آن مبدل شود" (۱۸)

در برخورد اول ممکن است در بیانات فوق مطلب چندان نا-
درستی بنظر نرسد. اما اگر کمی دقیق شویم کوشش نویسنده
را برای مخدوش نمودن مفاهیم جهت نتیجه گیریهای دلخواه
بعدی در عین حفظ ظاهری علمی مشاهده خواهیم کرد. مفهوم
" روی آوردن بطرف برخی از احکام سوسیالیسم علمی" چه
میتواند باشد؟ آیا منظور قبول "بخشی" از تئوری سوسیالیسم
علمی است؟ میدانیم که هر سیستمی را چه سیستم اقتصادی و
چه غیر آن با مجموعه ای از روابط مشخص میکنند. در این
میان برخی روابط، محورهای عمده و اصلی این سیستم
میباشند و برخی از آنها جنبه ی تبعی منتج از روابط اصلی
هستند و بالاخره برخی روابط نیز جنبه ی ثانوی داشته بدین
مفهوم که نه نتیجه ی احکام اصلی بوده و نه بخودی خود
مشخص کننده ی سیستم مورد نظر میباشند و از اینرو میتوانند
در سیستمهای دیگری نیز یافت شوند. اما نکته ی مهم
اینست که احکام و روابط اصلی بعنوان یک مجموعه در هم
تنبیده، تعیین کننده و مشخص کننده ی سیستم مورد نظر
هستند و نه تک تک، هر یک از این احکام در رابطه با
بقیه ی مجموعه دارای مفهوم و عملکرد هستند و بالعکس.
بعنوان مثال زمانیکه صحبت از سیستم مکانیک نیوتون
میکنیم، چهار اصل اساسی آن (اصل سکون - اصل تناسب نیرو
و شتاب - اصل عمل و عکس العمل و اصل نیروی جاذبه بین
دو جسم) مجموعاً مشخص کننده ی تئوری مکانیک نیوتن میباشد.
احکام مربوط به سقوط آزاد جسم در خلأ، احکامی تبعی اند که
نتیجه ی منطقی احکام اصلی فوق الذکر میباشند. اما قائل
شدن بوجود ضریب ثابت اصطکاک بین بدنه و جسم جنبه ی تبعی
نداشته و در عین حال بخودی خود مشخص کننده ی مکانیک نیوتن
نیز نیست. میتوان پدیده ی اصطکاک را بدون استفاده از ضریب
ثابت اصطکاک توضیح داد بدون اینکه چهارچوب تئوریک این

مکانیک نفی گردد. اما نفی یک یا بخشی از احکام اصلی سیستم تئوریک مکانیک نیوتن بنفی کل این تئوری میانجامد. زیرا همانطور که قبلاً گفتیم، مجموعه چهار اصل فوق است که چهارچوب تئوریک این مکانیک را میسازد و عدم قبول یک یا بخشی از آنها، سیستمی ناقص ولی شبیه مکانیک نیوتن را بیان نمیکند، بلکه سیستمی کیفیتاً و ماهیتاً متفاوت با آنرا مشخص میکند، حتی اگر اسم چنین سیستمی را بخاطر شباهت ظاهری - و نه ماهوی - باز "مکانیک نیوتن" بگذاریم. این مطلب درباره‌ی تئوری علمی سوسیالیسم نیز صدق میکند. روشن است که ما تئوری سوسیالیسم علمی را با تئوری مکانیک نیوتن فقط تا آنجا که هر دو سیستم‌های تئوریکی میباشند که با روابط اصلی و خاص خود مشخص شده‌اند، قیاس میکنیم و نه بیشتر. در همین حد قیاس با توجه به آنچه که ذکر شد، روشن میشود که قبول "برخی از احکام عمده"ی سوسیالیسم علمی، قبول سیستمی ماهیتاً متفاوت با سوسیالیسم علمی است. احکام سوسیالیسم علمی چند مجموعه قابل تقسیم نیستند که با قبول درصدی از آنان، بهمان نسبت نیز تئوری علمی سوسیالیسم را قبول نموده باشیم. اینکه بقول الیافسکی، ناسیونالیستهای رادیکال در همان احکام عمده‌ی سوسیالیسم زمینه‌های ایدئولوژیک مناسبی را می‌یابند و یا قبول برخی از احکام سوسیالیسم از طرف نمایندگان فکری خرده‌بورژوازی، سوسیالیسم خرده‌بورژوازی و تخیلی را به تئوری سوسیالیسم علمی نزدیک نمیزد. لازم است مجموعه‌ی احکام سوسیالیسم علمی و بخصوص لزوم دیکتاتوری پرولتاریا الغاء مالکیت خصوصی و کنترل مستقیم تولید کنندگان بر تولید اجتماعی، مورد قبول واقع شود. الیافسکی برخوردی "محدود و شیوه‌ی گلچین و التقاطی" به تئوری علمی سوسیالیسم را، دلیل روی آوردن به سوسیالیسم میپندارد!! بلی نمونه‌ی چنین "سوسیالیسمی" را نیز امروز فراوان می‌توان دید، مثلاً در سوماتی! الیافسکی مکانیسم آمورش و

قبول سوسیالیسم علمی را از طرف یک فرد، یک عنصر، بلکه نادرستی بیک قشر اجتماعی بسط میدهد و ناآگاهی - یا شاید عوامفریبی - خود را از ارتباط بین شعور و آگاهی فردی با شعور و آگاهی یک قشر یا یک طبقه اجتماعی به نمایش میگذارد. ممکن است که یک فرد - یک روشنفکر - از خانواده^۴

بورژوا و یا خرده بورژوا ابتدا به سوسیالیسم تخیلی روی آورد و سپس در اثر آموزش و تجربه پیرو سوسیالیسم علمی شود. محتملاً بسیاری از عناصر خرده بورژوا که به جنبش کارگری می پیوندند چنین روندی را طی کرده اند. اما یک قشر اجتماعی بر خلاف یک فرد عضو آن قشر - نمیتواند شعورش را از محدوده تعیین شده بوسیلهی موقعیتش در تالیس - اجتماعی فراتر ببرد، بهمین دلیل نیز نمیتواند دامنه شعورش را از سوسیالیسم تخیلی به سوسیالیسم علمی برساند زیرا که این چنین گذاری نه یک تحول، که یک جهش در شعور و آگاهی است، جهشی که فقط در ید قدرت یک طبقه و فقط یک طبقه اجتماعی - طبقه کارگر - میباشد.

بدین ترتیب آنچه را که رهبری خرده بورژوائی "راه رشد غیرسرمایه داری" آگاهانه در جهتش گام برمیدارد، سوسیالیسم تخیلی است. اما این تخیل، این پندار زیبا، در برخورد با واقعیات بی احساس زمینی، معتق نمیشود - نمیتواند محقق شود - میشکند و به اجزاء خود تجزیه میگردد. و آن جزئی از اجزاء بال میگستراند که دامنه تغذیه و رشدش فراهم تر باشد. با شکستن تصورات خرده بورژوازی در مورد تخفیف تضاد طبقاتی، مقابلهی دو طبقه اصلی جامعه، بورژوازی و کارگران - عیانتر شده و تقابل آنان آشکارتر میگردد. سوال اساسی که برای کمونیستها باید مطرح باشد اینست که "راه رشد غیر سرمایه داری" و سیاستهای مورد توصیهی آقایی الیافسکی، در لحظه تقابل غیر قابل اجتناب این دو طبقه متخاصم بسود کدامیک خواهد چربید؟ بنظر ما بسود بورژوازی.

راه رشد غیر سرمایه داری: دهلیزی بسوی کشتارگاه

در بخشهای پیشین توجه خود را به مشخصات خرده بورژوازی معطوف کردیم و کوشیدیم تا محدودیتهای تاریخی - طبقاتی اقشار مختلف آنها در ارتباط با زمینه سازی و حرکت بسوی سوسیالیسم - به مفهوم علمی آن - تذکر دهیم. در این بخش مقاله سعی میکنیم که "راه رشد غیر سرمایه داری" را بطور مشخص مورد بررسی قرار دهیم. بعبارت دیگر سناریوئی که الیافنسکی از چنین راهی ترسیم میکند را در نظر گرفته و با توجه به آنچه که قبلا در مورد خرده بورژوازی ذکر کردیم، محتمل ترین سرانجام این راه را جستجو کنیم. بنظر ما این بررسی از دو جنبه دارای اهمیت است. اول اینکه این امکان را میدهد که نقد ما از رهبری در حد اعلام محدودیتهای تاریخی - طبقاتی آن باقی نماند و انعکاس این محدودیتهای تناقضات زادهی آنها در اعمال رهبری سیاسی بطور مشخص دریابیم. دوم - و این جنبه مهمتر است - مربوط به اینست که الیافنسکی کمونیستهای کشورهای مورد بحث را موظف به تائید و تقویت "راه رشد غیر سرمایه داری" میکند و از آنها انتظار دارد تا مشی و سیاست خود را از ملزومات طبعی چنین راهی استنتاج نمایند. از دیدگاه او، این راه سریعترین و مطمئن ترین طریق گذار به سوسیالیسم است. ما میخواهیم بدانیم که آیا واقعا چنین است؟ چنین سیاستی کمونیستها را به کجا رهنمون خواهد ساخت و چه نتایجی برای جنبش کارگری ببار خواهد آورد؟

سناریوئی که الیافنسکی از این راه عرضه میدارد را کلا میتوان بصورت زیر خلاصه نمود: تفوق سیاسی در رهبری ^{معه} با خرده بورژوازیست که در همکاری و ائتلاف با بخشهای "سالم" و "ملی" (!) بوژوازی و همچنین با جلب همکاری زحمتکشان شهر و روستا، موجبات "رشد اقتصادی و فرهنگی" را به کمک "سیستم جهانی سوسیالیستی"، فراهم میآورد. این

رهبری دارای این رسالت است که از یکجا بنا مکناسات فعالیت و رشد سرمایه‌داری را فراهم آورد، ولی از جانب دیگر سرمایه‌داری را آنچنان تحت‌کنترل قرار دهد که عرصه قدرت و شکلش در سطح جامعه نسبت به شکل و نفوذ زحمتکشان و بخصوص طبقه کارگر در اداره امور جامعه رو بزوال برو و بدین ترتیب زمینه‌های گذار به سوسیالیسم آماده شود. درباره‌ی ماهیت حکومت و دورنمای آن، علاوه بر نقل قول‌هایی که در بخشهای قبل به آنها اشاره کردیم و حاکی از تفوق خرده‌بورژوازیست، نقل قول زیر نیز از این نظر روشن کننده است:

"راه رشد غیر سرمایه‌داری بر ائتلاف وسیعی از نیروهای طبقاتی تکیه میکند که خواستار تکامل مستقل و علاقمند به نوسازی ملی ساخت اقتصادی و تقویت مبارزه علیه امپریالیسم هستند. این مبارزه به تحولات دمکراتیک عمومی و ضد امپریالیستی که در آن تمام نیروهای سالم کشورهای نو استقلال (که سرنوشت خویش را با سرنوشت امپریالیسم توأم ساخته‌اند، و در میان آنها نمایندگان سرمایه داران ملی نیز وجود دارند) مربوط است." (۱۹)

(تاکید از ماست)

و همچنین:

"... یک خصیصه‌ی چشمگیر و در واقع یک دستاورد راه رشد غیر سرمایه‌داری عبارت از آنست که در این ائتلاف [پرولتاریای رشد یابنده، قشرهای خرده-بورژوازی شهر و روستا عناصر ضد امپریالیست بورژوازی ملی]، انحصار حاکمیت سیاسی از عناصر بورژوازی ملی گرفته شده است و بدینوسیله این امکان حاصل میشود که کمی دیرتر همزمان با نفوذ رشد یابنده و فعالیت روزافزون زحمتکشان، و در درجه اول طبقه کارگر آنها محدود کرد." (۲۰) (تاکید از ماست)

اما درباره‌ی استراتژی راه رشد غیر سرمایه‌داری:

"خطوط استراتژی راه رشد غیر سرمایه‌داری عبارت از آنست که ارتقاء سطح اقتصادی و فرهنگی کشور در آخرین تحلیل در استحکام وضع اقتصادی و سیاسی نیروهای استثمارگر موثر نباشد و اینکه بورژوازی ملی و یا عناصر ناسیونال بورژوا به طبقه‌ی حاکم مبدل نگردند" (۲۱) (تاکید از ماست)

و،

"... وظیفه آنست که در عین استفاده از تمام امکاناتی که بخش خصوصی برای رشد اقتصادی بالقوه در اختیار دارد، برای ایجاد آنچنان ساخت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کوشش شود که از استحالی بورژوازی بیک نیروی حاکمه‌ی اجتماعی جلوگیری بعمل آورد." (۲۲) (تاکید از ماست)

و بالاخره درباره‌ی لزوم رشد و در عین حال کنترل سرمایه‌داری:

"... امکانات مادی و سازمانی برای اجراء تحول اقتصادی بسیار محدود است و این امر اجازه نمیدهد که قدرت و تجربه‌ی بخش خصوصی نادیده گرفته شود. لذا جا دارد که از بخش خصوصی، اگر چه در چهارچوب محدود و معین، استفاده گردد و کوشش شود که برنامه و فعالیت آن تحت نظارت قرار گیرد. این مسئله یک ضرورت اقتصادی است و به احتمال قوی این ضرورت اقتصادی برای مدت طولانی وجود خواهد داشت و این امر باید بناچار به آنجا منتهی شود که سرمایه‌ی خصوصی نه فقط حفظ گردد، بلکه تا حد معینی گسترش یابد و استحکام پذیرد. رشد بحداکثر سریع اقتصادی که مورد نظر است این اقدام را ضروری می‌شمارد. ولی سیر بسوی دورنمای سوسیالیستی از سیاست (یعنی از روینای دولتی سیاسی آن) درست نطفه‌ی

مقابل آنرا میطلبید، بدین معنی که مایل است وضع سیاسی زحمتکشان تحکیم یابد و از نفوذ عناصر بورژوا کاسته شود و عناصر و مفاهیم سوسیالیستی در همه عرصه‌های زندگی با پیگیری بیشتری رخنه کند." (۲۳) (تاکید از ماست)

نقل قولهای فوق، علیرغم ناروشتی‌ها و ابهاماتی که در خود دارند، خطوط اساسی سناریوی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را معین مینماید. الیافنسکی وظایف فوق را با وظایف برنامه‌ی نپ (NEP) مقایسه میکند. اما در این قیاس و در توضیح تفاوت بین راه و برنامه‌ی نپ در سطح باقی میماند و بسیاری از نکات مهم را از قلم می‌اندازد. چنین قیاسی را اگر تا نتایج منطقی خود دنبال کنیم، میتواند بسیار سودمند باشد.

راه رشد غیر سرمایه‌داری و نپ

نپ در شرایط وجود دیکتاتوری پرولتاریا و بعنوان بخشی از برنامه‌های اقتصادی دولت کارگری طرح گردید. قدرت سیاسی در کنگره‌ی دهم حزب کمونیست در شوروی (سال ۱۹۲۱)، زمان طرح نپ، در دست طبقه‌ی کارگر و حزب کمونیست بود. این قدرت در جریان پیروزی در جنگهای داخلی خود را تثبیت کرده بود و ارگانها و نهادهای دولتی در دست بلشویکها متمرکز شده بود. نکته‌ی دیگر و بسیار مهم اینکه نپ، در مقابله با اوضاع نابسامان اقتصادی سال ۱۹۲۱ و بخصوص قحطی، بعنوان نوعی عقب‌نشینی موقت، ولی ضروری، در مقابل سرمایه‌داری مطرح شد. بلشویکها و بخصوص لنین، اولاً بروشنی باین عقب‌نشینی اعتراف می‌نمودند و در عین حال لزوم آنرا تذکر میدادند، و امید داشتند که انحصار قدرت دولتی و سیاسی در دست طبقه‌ی کارگر، امکان کنترل کامل این عقب‌نشینی تاکتیکی و موقتی را داده و پس از بهبود وضع اقتصادی و رفع قحطی، بتواند با پیشروی منظم، نه فقط مواضع از دست رفته را دوباره به چنگ آورند، بلکه پیشرفتات

ساختمان سوسیالیسم را تسریع نمایند. اما در "راه رشدگیر سرمایه‌داری" قدرت حاکمه ائتلافی است از اقشار و طبقات مختلف، تحت رهبری خرده‌بورژوازی. نسبت توان طبقاتی کارگران و بورژوازی نیز از زبان خود الیانسکی بقرار زیر است:

" اقشار بورژوازی ملی از نظر سیاسی، ایدئولوژیک، سازمانی و اقتصادی از قشرهای دیگر برای زندگی سیاسی فعال و شرکت‌در حاکمیت سیاسی آماده ترند. بعکس طبقه‌ی زحمتکش غالباً تشکل ضعیفی دارد و تجربیات سیاسی آن ناکافی و نارساست و در بسیاری از کشورها فاقد یک سازمان طبقاتی سیاسی خود است. " (۲۴) (تاکید از ماست)

در عین حال بنظر الیانسکی، این خرده‌بورژوازیست که بخاطر نقش رهبری‌کننده‌اش در قدرت حاکم وظیفه‌ی اصلی رشد و

استحکام و در عین حال مهار کردن سرمایه‌داری را در دست دارد. عبارت دیگر الیانسکی امیدوار است که خرده‌بورژوازی در این کشورها بتواند همان نقش رهبری‌کننده‌ای را در ارتباط با رشد و کنترل سرمایه‌داری بازی کند، که دیکتاتوری پرولتاریا در شرایط شوروی ۱۹۲۱ بازی مینمود! اگر چه الیانسکی خود را به تزلزلات خرده‌بورژوازی واقف‌نشان میدهد و آنها را تذکر میدهد، اما زمانیکه این خرده‌بورژوازی را در مسند رهبری می‌نشانند، گویا تمامی خصلت‌های آن تغییر میکنند. تزلزلش فراموش می‌گردد، محدودیت‌های تاریخی طبقاتی‌اش محو میشود، و به آنچنان بینش و نقش اجتماعی دست می‌یابد، که در واقع چیزی از رهبری پخته یک حزب کمونیست کم ندارد. فراموش نکنیم که در کنگره‌ی دهم حزب کمونیست شوروی، زمانیکه برنامه‌ی نپ طرح شد، بخشی از اعضای کمیته‌ی مرکزی و شرکت‌کنندگان در کنگره به مخالفت با آن پرداختند. مخالفین نپ معتقد بودند که اجرای

وظیفه‌ی پر تناقض‌رشد و در عین حال کنترل سرمایه‌داری عملاً به تثبیت سرمایه‌داری و تضعیف دیکتاتوری پرولتاریا می‌انجامد. برخی از متخصصین تاریخ شوروی نیز معتقدند که اجرای برنامه‌ی نپ، لااقل "قسماً"، در انحرافات که بعداً در شوروی بوقوع پیوست نقش داشته است. در همان زمان، اکثریت کمیته‌ی مرکزی و لنین، با وجودیکه با طرح نپ موافق بودند، پیچیدگی وظیفه‌ی دوگانه‌ای که اجرای این برنامه در مقابل دیکتاتوری پرولتاریا قرار میداد، را باز می‌شناختند و خطرات آنرا گوشزد میکردند. هشدارهای لنین و اصرار وی در آگاه نمودن طبقه‌ی کارگر و اعضای حزب به ماهیت برنامه‌های نپ، نیز از این هراس سرچشمه می‌گرفت که چنین برنامه‌ای در صورت عدم هوشیاری رهبری، و در صورت ناشناخته ماندن میتواند موجب بروز انحرافات عمده‌ای در امر ساختمان سوسیالیسم گشته و دیکتاتوری طبقه را شدیداً تضعیف نماید. بدین ترتیب حتی موافقین نپ نیز به‌اینکه آگاهی، بصیرت و روشن بینی دیکتاتوری پرولتاریا عمده‌ترین شرط موفقیت این برنامه در خدمت سوسیالیسم میباشد، اذعان داشتند.

تفاوت دیگر و بسیار مهم نپ با راه رشد غیرسرمایه‌داری که الیانفسکی بدان اشاره‌ای نمیکند، در اینست که نپ یک برنامه‌ی اقتصادی تاکتیکی و موقتی بود، اما "راه رشد غیر سرمایه‌داری" مشخص‌کننده‌ی یک دوران از تحول جامعه است. استراتژی مرحله‌ای از تکامل جامعه است، که به اعتراف الیانفسکی میتواند مدتها طول بکشد. از همین رو آشارس نیز صرفاً در حد یک برنامه‌ی اقتصادی موقت باقی مانده و بخصوص با توجه به نقش بورژوازی در قدرت دولتی، زمینه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای را در بر میگیرد. حال سوال ما از الیانفسکی و طرفدارانش اینست که، در جامعه‌ای عقب‌افتاده که در آن جنبش کارگری و تشکیلات سیاسی آن

ضعیف میباشند، بورژوازی به نسبت اقشار دیگر جامعه متشکل - تر و از آگاهی بیشتری برخوردار است، آیا خرده بورژوازی آن مشخصات اجتماعی، و بخصوص آن دید و بینش سیاسی را دارد که در عین فراهم آوردن امکانات رشد و استحکام سرمایه داری در دوران طولانی، بتواند از استحاله ی بورژوازی بقدرت حاکم جلوگیری نماید؟ آیا خرده بورژوازی آن آگاهی و بصیرتی را که لنین از رهبری حزب طبقه ی کارگر شوروی در سالهای ۱۹۲۱ انتظار داشت را از خود نشان خواهد داد؟ جواب این سوالات در صورتی مثبت است که مفهومی خاص سوسیالیسم علمی را از محتوی اجتماعی - تاریخی خود تهی سازیم، در صورتی مثبت است که "خرده بورژوازی" را "سوپرمن" انگاریم که بر فراز طبقات و آزاد از هر گونه رابطی اجتماعی با آنان، بداوری نشسته! و لابد با آگاهی از نقش تاریخی طبقه ی کارگر، آنهم تحت تاثیر برادران بزرگ "بلوک سوسیالیسم" قیومیت طبقه ی کارگر را بر عهده گرفته و بجای او زمینه های سوسیالیسم را فراهم می آورد!!

وظیفه کمونیست‌ها از دیدگاه الیافسکی یا چگونگی بازگشتی برای بورژوازی

الیافسکی خود را به تناقضات سناریوئی که از "راه رشد غیر سرمایه‌داری" ترسیم مینماید، آگاه نشان میدهد. او مجبور است اعتراف کند که نتیجه‌ی تقویت و استحکام سرمایه‌ی خصوصی - در عین کوشش برای محدود کردن آن میتواند نهایتاً به رشد سرمایه‌داری نیمنجامد. از اینرو اعمال سیاست‌هایی از این قبیل لزوماً زمینه‌سازی برای سوسیالیسم نیست. پس چه باید کرد که این سیاست‌ها - که بقول الیافسکی بخودی خود جهت‌گیری سوسیالیستی ندارند - جهت‌گیری سوسیالیستی پیدا کنند؟ شرایط لازم برای اینکه این برنامه‌های اقتصادی در خدمت تثبیت بورژوازی قرار نگیرد چیست؟ راه حل الیافسکی بقرار زیر است:

"تحت این اوضاع و احوال آن مشی سیاسی صحیح که تحقق فعال آن بوسیله‌ی روبنای دولتی - سیاسی قابل اجرا است، عبارتست از: وفاداری کادرهای رهبری‌کننده و تمام کادرهای دیگر به آرمان سوسیالیسم، تشکل رشد یا بنده‌ی زحمتکشان و نفوذ آنان در امور دولتی، وحدت نیروهای مترقی و بالاخره اتحاد نزدیک با سیستم جهانی سوسیالیستی. اینها هستند تنها ضامن‌های واقعی [داخلی؟] و خارجی برای راه رشد غیر سرمایه‌داری با یک دورنمای سوسیالیستی. اینها هستند تنها ضامن‌های برای آنکه سرمایه‌ی رشد یا بنده (اگر چه در یک چهار چوب معین و محدود ملی و بین‌المللی وجود داشته باشد)، از این چهار چوب فراتر نرود و امکانات ترقی که در کشورهای رشد یا بنده قابل

حصول است در جهت سوسیالیسم بحریان افتد" (همانجا)
(۲۵) (تاکید از ماست)

بنابراین بسیار واضح است که از دیدگاه الیافسکی،
وظیفه کمونیستها تقویت و استحکام چهارتضمین فوق میباشد
زیرا که فقط از این طریق است که "راه رشد غیر سرمایه داری"
میتواند سرفراز درآید و سوق جامعه را بسوی سوسیالیسم تسریع
نماید.

از تضمین اول شروع کنیم و نقش کمونیستها را در تحقق
آن جستجو نمائیم. قبلاً، در بخشهای پیشین نشان دادیم
که سوسیالیسمی که رهبری خرده بورژوازی به آن معتقد است
از چه قماش است. حال وظیفه کمونیستها در بالا بردن
درجه وفاداری کادرها به آرمان سوسیالیسم چه معنائی میتواند
داشته باشد؟ آیا باید تصورات این رهبری از سوسیالیسم خرده
بورژوازی را تقویت کنند؟ سوسیالیسمی را تبلیغ نمایند که
مطبوع خاطر خرده بورژوازی باشد؟ که در این صورت آگاهی
علمی را، سوسیالیسم علمی را در سوسیالیسم خرده بورژوازی
تحلیل برده اند. به مبلغ صاف و ساده سوسیالیسم تخیلی تبدیل
شده است. ممکن است تعجب آورنده نظر بیاید، اما کم نیستند
"کمونیستهای" که برای "ترساندن" خرده بورژوازی برای
همزیانی با آن، برای "شکستن صفوف خلق"، به امید تحول
گام به گام آن، بقول خود "تاکتیک میزنند تا جنبه های
مترقی رهبری" را تقویت کنند، و در این راه به قبول
و تبلیغ مبتذل ترین و بیش پا افتاده ترین نوع تئوریهای
پوپولیستی بعنوان سوسیالیسم در میغلطند. مثلاً همچون

آقای نورالدین کیانوری اعلام میدارند که:

"من فکر نمیکنم هیچگونه تفاوت فوق العاده ای بین
سوسیالیسم علمی و محتوای اجتماعی اسلام از سوی دیگر
وجود داشته باشد. برعکس جهات مشترک فراوانی هم
دارند" (تکیه از ماست) (۲۶)

تقلیل دادن سوسیالیسم علمی به سطح پوپولیسم مبتذل

و مخدوش نمودن آن. ما را این نظر که به رشد آگاهی کارگران و جنبش کارگری صدمه میزند، خودبخود خیانت بمفاد تاریخی این طبقه است. اما ابعاد خیانت وقتی روشنتر میگردد که به این نظر الیافسکی نیز توجه کنیم که کمونیستها اقلیتی ضعیف در این گونه کشورها میباشند. اگر قرار باشد این اقلیت نیز خود را تسلیم تئوریهای خرده بورژوازی کند و مبلغ آن باشد، مگر نه اینکه پروسه رشد آگاهی سوسیالیستی در جامعه عقب انداخته میشود، مگر نه اینکه نسلهای بعدی باید دوباره از نو آغاز کنند و آن تئوری و تجربه ای که پایداری بر اصول سوسیالیسم علمی میتواندست برای آنان بجای بگذارد را خود کسب کنند؟ حال آقای الیافسکی باید جواب دهد که آیا این امر به تسریع گذار بسوی سوسیالیسم کمک میکند یا به کندتر شدن آن؟ آقای الیافسکی باید جواب دهد که در جامعه ای که بقول ایشان بورژوازی و خرده بورژوازی از نظر فرهنگی و سیاسی رشد یافته تر هستند، ادامه سیاست فوق الذکر از طرف کمونیستها، صحنه را برای تسلط فرهنگی و سیاسی بورژوازی و تحمیل کارگران و زحمتکشان باز نمیگذارد؟ آیا این امر تسریع گذار بسوی سوسیالیسم است و یا کند کردن آن؟ وظیفه روشنفکران کمونیست که به تفاوت مابین سوسیالیسم خرده بورژوازی با سوسیالیسم علمی و همچنین به تاریخچه پیدایش و نقش و جایگاه هر یک واقفند چیست؟ اینست که در حدود امکانات محدود خود این آگاهی و تجربه را در جامعه تبلیغ کنند، و با اینکه وجوه تفاوت این دو را پاک کرده و به استمرار توهمات کارگران و زحمتکشان کمک نمایند، و البته در این راه با کسب حمایت قدرتمنداران، از امکانات فعالیت بیشتری برخوردار شوند؟

حال برای لحظه ای خوشبین باشیم، تصور کنیم که الیافسکی نیز چون ما میپندارد که نیروهای کمونیست باید بر اصول عقاید خود استوار بمانند و در مقابل رهبری خرده بورژوازی دچار تسلیم طلبی نشوند. پی آمد طبیعی چنین

سیاستی، تقابل دو درک متضاد از سوسیالیسم میباشند. همانطور که در بخش مقایسه انواع سوسیالیسم اشاره نمودیم ثوری علمی سوسیالیسم در موازات انواع دیگر سوسیالیسم قرار نمیگیرد، بلکه خود زاده نفی آنها بوده و بعنوان بدیلی در مقابل آنها ظهور میکند. در روندهای واقعی جامعه، تقابل فوق الذکر نه صرفاً " بصورت جدال ثئوریک، بلکه در قالب برنامه های اجتماعی متفاوت و متعارض منعکس میگردد. برنامه هایی که مستقیماً " با شرایط زیست طبقات مختلف جامعه سرو کار دارد، این شرایط را تغییر میدهد و در عین حال از آنها متأثر میگردد در واقع این تقابل خود وجهی از مبارزه طبقاتی در جامعه است. در نتیجه رابطه بین نیروهای کمونیست و رهبری خرده بورژوازی را عمدتاً " روند مبارزه طبقاتی در متن جامعه معین میکند، و دورنمای آینده را نیز بهمچنین. در این صورت این تصور آقای الیافسکی که کم یا زیاد بودن درجه وفاداری "کادرهای رهبری به آرمان سوسیالیسم" میتواند تأثیری چشم گیر در این پروسه داشته باشد، مثلاً " کفه را برفع کمونیستها و بضرر بورژوازی سنگین کند، مبین متافیزیسیم است و بس (اگر عوام فریبی نباشد).

امادر مورد حکم دوم، یعنی "تشکل رشدیابنده زحمتکشان و نفوذ آن در امور دولتی" و نقش کمونیستها در تحقق آن؛ مسئله تشکل زحمتکشان و بخصوص کارگران این گونه جوامع از زوایای مختلف مطرح میگردد. از دیدگاه خرده بورژوازی، تشکلات و سازماندهی گروه های مختلف زحمتکشان در چارچوب صنفی (سندیکا، اتحادیه، تعاونی...) نه فقط مورد قبول میباشد، بلکه ضروری نیز هست. و از همین جهت است که دولتهای مورد بحث در تشکیل و تقویت اینگونه سازمانها تسهیلاتی نیز فراهم میاورند. زیرا که اولاً " عملکرد اقتصادی اینگونه تشکلات میتواند از یکجانب در بهبود وضع اقتصادی زحمتکشان مؤثر واقع شوند- و فراموش نکنیم که

ایجاد رفاه و مبارزه با فقر یکی از اهداف رهبری خسرده - بورژوازیست - و از جانب دیگر خود به تحقق و تسهیل برنا - مه های اقتصادی دولتی و خصوصی کمک میکنند (رشد بازار دا - خلی، پائین آوردن مخارج خدمات ضروری برای زحمتکشان، بسیج ایشان در تولید، سازماندهی تولید...) "دوما" ایجاد تسهیلات دولتی و تقویت اینگونه تشکلات بطور طبیعی کنترل و نفوذ دولتی را و بخصوص سلطه فرهنگی حزب خرده بورژوازی - کم را بر آنان میگسترانند. و این امر توهم دولت تمام خلقی که مدافع زحمتکشان است را تقویت میکند. روابط درونی اینگونه تشکیلات و نیز رابطه آنها با دولت علیرغم ظاهر دموکراتیک، عموماً "بسیار بوروکراتیک بوده بطوریکه شرکت فعال و مؤثر اعضا در تصمیم گیریها عملاً" میسر نیست. بخصوص اینکه بگفته خود الیا نفسکی در "راه رشد غیر سرمایه داری" وجود "ریاست جمهوری" قوی "سیستم یک حزبی"، "وحدت پستهای رئیس کشور، رئیس دولت، و رهبر حزب در وجود یک شخص"، "اختلاط دستگاه دولتی و حزب" و "تحکیم هر چه بیشتر سانسور - لیسم" امری بسیار محتمل میباشد. بعبارت دیگر تماماً می شرایط برای ایجاد تشکیلاتی که هم تا حدودی مورد توجه و پشتیبانی توده های متشکل در آن باشد و هم در عین حال کاملاً تحت کنترل حزب حاکم و یا دولت قرار گرفته باشد، فراهم است.

در عین حال این تشکلات مورد استقبال سرمایه داری خصوصی این کشورها نیز میباشد، زیرا که این امراض اعتراضات و انتظارات کارگران و دیگر زحمتکشان را از طریق سازمانهایی که تحت تسلط دولت میباشد، هدایت میکنند و در حل اختلافات میان کارفرما و کارگرمستقیماً "پای دولت و مسئولین دولتی (یا حزب حاکم) را بمیان میکشد. دولتی که جلوه خلقی و مردمی دارد و عدالت داوریش را، لاقلاً برای مدتی، خیل وسیعی از زحمتکشان باور دارند. بدین ترتیب اندیشه کاذب "دولت: مدافع اکثریت"، "دولت: داور بی غرض"

که در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته پس از سالها کوشش و جدال ایدئولوژیک، در شعور اکثریت مردم جای گرفته و از محمل‌های حفظ حکومت سرمایه‌است، در کشورهای مورد بحث دنیای سوم بطریقی دیگر - لاقلاً موقتاً - راه خود را در اذهان مردم باز میکند.

اما از دیدگاه کمونیستها، مسئله تشکلات زحمتکشان و کارگران از دیدگاهی متفاوت و متضاد با آنچه که ذکر شد طرح میگردد. برخورد به مسئله تشکلات صرفاً از زاویه بهبود شرائط زندگی زحمتکشان و جلب رضایت آنان، در چهار چوب نظام حاکم نیست. بلکه تشکلات از این نظر مطرح است که میتواند در شرکت مؤثر زحمتکشان در جنبه‌های گوناگون (اقتصادی، سیاسی - ایدئولوژیک...) مبارزه طبقاتی، نقش مهم ایفا کند. خوبست تذکر دهیم که برای کمونیستها، در درجه اول تشکل کارگران مطرح است و سپس تشکل اقشاری از زحمتکشان شهری ده که شرایط اقتصادی زندگیشان آنها را هرچه بیشتر بسوی زندگی کارگری سوق میدهد و نیز موقعیت اجتماعیشان (آمیزش با کارگران، کار و زندگی دستجمعی، تضعیف تفکرات خرافی...) پتانسیل جذب و جابجائی آنان را در طبقه کارگر زیاده‌نموده است البته این به مفهوم بی‌توجهی کمونیستها به تشکلات صنفی، دموکراتیک و... که میتوانند اقشار مختلفی از مردم را دربرگیرند نیست، بلکه مبین این میباشد که فعالیت و صرف نیرو در اینگونه تشکلات از اولویت کمتری برخوردار است، مهمترین وظیفه کمونیستها در جریان مبارزه طبقاتی در دوران زمینه‌سازی انقلاب سوسیالیستی، کمک به تسریع آگاهی طبقاتی کارگراست. اما این پروسه پروسه‌ای انتزاعی و صرفاً "ذهنی" نیست. آگاهی کارگران به طبقه خود، یا بقولی تبدیل کارگران "از طبقه در خود به طبقه برای خود" فقط در جریان واقعی زندگی و مبارزه کارگران میتواند در جریان داشته باشد. شرکت و همپائی روشنفکران در این مبارزات، این پروسه را تسریع و یا کند میکند. طبیعی است

که پروسه آگاهی کارگران به طبقه خود، از پروسه آگاهی ایشان به طبقه متضاد آن، یعنی سرمایه داران، نه تنها جدا نیست بلکه با آن یگانهاست. زیرا که این دو طبقه در عینیت جامعه، فقط در تضاد و تقابل با یکدیگر وجود داشته و مفهوم پیدا میکنند و بهمین دلیل مفهوم یکی، مفهوم دیگری را دربردارد. و بدین خاطرست که کمونیستها - دقیقاً "بخاطر تسریع زمینه سازی انقلاب سوسیالیستی - میکوشند تا اعتراضات و مبارزات کارگران را تا آنجا که ممکن است، در جهت رشد آگاهی آنها برتضاد سرمایه داران سوق دهند، و بر تفکیک منافع آنها با دیگر اقشار و طبقات تکیه میکنند. یعنی بر عکس خواسته های رهبری خرده بورژوازی که مسئله وحدت منافع همه طبقات و اقشار و امکان تخفیف اختلافات طبقاتی را تبلیغ مینماید، کمونیستها دقیقاً "تضاد و طبقه اصلی جامعه را تبلیغ مینمایند و یا در مقابل اندیشه هایی چون "دولت خلقی" و "دولت طرفدار اکثریت" و "دولت بی طرف" و امثالهم، کمونیستها مجبورند بر خصلت طبقاتی دولت تکیه کنند و از خلال سیاستها و اعمالش جهت گیری طبقاتی اش را نشان داده و مقابل آن برنامه های مشخص عرضه کنند. فعالیست کمونیستها در انواع تشکیلات کارگری (از سندیکا و اتحادیه گرفته تا تشکیلات سیاسی و در نهایت حزب طبقه کارگر) از جنبه ها و در مراحل مختلف، در خدمت اهداف فوق الذکر قرار میگیرد. مثلاً "از نظر کمونیستها سندیکا و اتحادیه فقط بدین خاطر مهم نیستند که منافع اقتصادی کارگران را حفظ میکنند. بلکه فعالیت سندیکائی، همبستگی میان کارگران، مبارزه اقتصادی کارگران، تشکل ایشان در مقابل سرمایه داران و دولت، لمس مکانیزمهای اقتصادی جامعه و مسائلی از قبیل مارپیچ دستمزدها و قیمتها و... را باعث میگردد که همه و همه مراحل حل هستند که میتوانند در خدمت رشد آگاهی کارگران و همچنین در خدمت تشکل سیاسی آنان قرار گیرند. بدین ترتیب میبینیم که اگر کمونیستها بخواهند زحمتکشان را هر چه بیشتر متشکل کنند تا آنطور که آقای الیا نفسکی میخواست و الا "بورژوازی ملی"

طبقه حاکم استحاله نیا بدو دوماً زمینه سازی برای شروع ساختمان سوسیالیسم تسریع گردد، بایده سیاست‌هایی را درپیش گیرند که عملاً "درتضاد است با خواست و امکانات رهبری خرده بورژوازی. و نیز بهمین دلیل است که تداوم فعالیت کمونیست‌ها درتشکیلات کارگری تحت کنترل دولت زمانی میسر است که آنها عملاً "تبدیل به کارگران بی‌آزاری و توجیه کنندگان سیاست دولتی شده و اختلافاتشان با دولت از حدود "تصحیح" برخی از مقررات و سیاست‌های دولتی جهت حفظ منافع اقتصادی کارگران تجاوز نکنند. بیجهت نیست که در بسیاری از کشورهاییکه از نظرالیا نفسکی نمونه راه رشد غیر سرمایه داری هستند، کمونیست‌هایی که خود را تسلیم خرده بورژوازی نکرده اند، یا درکنج زندانند و یا تحت نظر الجزایر از این نظر نمونه بارزی است. البته الیا نفسکی، با تکیه بر اینکه جنبش کارگری اینگونه کشورها از نظر کمی و کیفی ضعیف است، کمونیست‌هایی که زیر سیطره خرده بورژوازی نروند را به چپ روی متهم میکند. حال اینکه درست بخاطر ضعف این جنبش است که خطر تحلیل آن در خرده بورژوازی و تبدیل آن به خرسواری بورژوازی بیشتر است. ضعف کمی و کیفی جنبش کارگری امکان عینی بقدرت رسیدن پرولتاریا را بسیار ضعیف میکند، اما از وظیفه کمونیست‌ها برای کمک به اعتلای کیفی این جنبش چیزی که نمیکاهد هیچ، بلکه اهمیت آنرا نیز دوچندان میکند. مگر بحث بر سر کسب فوری قدرت دولتی توسط پرولتاریا است که ضعف جنبش کارگری وعدم امکان عینی رهبری پرولتاریا مطرح میشود؟ و یا صحبت بر سر کمونیست‌هایی است که می‌خواهند فوراً تراز شرایط عینی حرکت کنند و قاطعاً به خود قدرت دولتی را در دست بگیرند، که آنها را چپ رو بخوانیم؟ بحث اینست که در شرایط عقب ماندگی کمی و کیفی جنبش کارگری، کمونیست‌ها چه بایدکنند؟ باید هم خود را در همپایی با جنبش کارگری و کمک به اعتلای آگاهی آن بنمایند و یا اینکه بالعکس آنرا در دل خرده بورژوازی هل دهند؟ کدامیک در خدمت زمینه سازی سوسیالیستی است؟ فکر می-

کنیم با آنچه تا کنون ذکر کردیم، هم جواب ما و هم جواب الیا نفسکی به این سئوالات روشن باشد.

شرط سوم الیا نفسکی برای تضمین محدودیت سرمایه‌رشدیابنده، یعنی "وحدت همه نیروهای مترقی" خودوجهی دیگر از سازش طبقاتی را بعنوان وظیفه در مقابل کمونیستهای کشورهای مذکور قرار میدهد. توجه کنیم که منظور الیا نفسکی از "وحدت" نه همکاری میان نیروهای سیاسی مترقی است که میتواند در شرایطی لازم و مثبت نیز باشد، بلکه وحدتی استراتژیک بین طبقات متفاوت و متخاصم جامعه است. تعبیر "وحدت همه نیروهای مترقی" با توجه به نوع دولت ائتلافی که الیا نفسکی طرح میکند چه چیزی جز این میتواند باشد که کمونیستها در وحدت با سرمایه داران سالم (۱) و خرده بورژوازی، سیاستهای کنترل سرمایه‌رشدیابنده و سوق آن در خدمت سوسیالیسم را دنبال کنند؟!

فرض کنیم که چنین کمونیستهای ساده لوحی (اگر نه شیادی) هم باشند که "مادقانه" در چنین وحدتی شرکت کنند و بکوشند تا بقول ما "ثوئیستها پروسه" وحدت و مبارزه را با بورژوازی و خرده-بورژوازی در جهت زمینه سازی سوسیالیسم به پیش ببرند. آنهم در جامعه‌ای با مشخصاتی که ذکرش رفت یعنی بورژوازی و خرده-بورژوازی بمراتب متشکل تر و قوی تر از کارگران میباشند، بخش قابل توجهی از امکانات تولیدی عملاً در کنترل بورژوازیست، بخش دولتی اقتصاد نیز بدون کمک کارهای بورژوازی قادر به چرخش نیست، در عین حال کارگران از تشکیلات مستقل و آزاد خود محروم اند و توهانات خرده بورژوائی نیز بر اکثریت زحمتکشان سلطه دارد. حال هر که به اندازه ارزنی منطق داشته باشد میفهمد که چنین "وحدتی" ایجاد نشده، خواهد ترکیب و یا اینکه ترجمان تسلیم بدون قید و شرط کمونیستها به بورژوازی و خرده بورژوازی خواهد بود. این وحدت نیست، دوستی گرگ و میش است، میشی که در بهترین حالت خود به مسلخ می‌رود و در بدترین حالت به گرگ تبدیل میشود. در هر صورت آنچه که از این پروسه حاصل میشود تقویت و استحکام سرمایه‌داریست

درعین اینکه جنبش کارگری بعزت نداشتن تشکیلات وعدم وجود فعالیت مستقل کمونیستی ، در توهامات غوطه ور خواهد ماند . البته بسیار محتمل است که حاصل چنین پروسه ای ، پروسه تقویت سرمایه داری ، بقول الیافسکی بهبود "وضع اقتصادی کشور" نیز باشد ، یعنی یک سری شاخص های اقتصادی (درآمد ملی- تولید ...) به نحو مثبتی تحول پیدا کنند . اما این رشد در خدمت تثبیت بیشتر سرمایه داری قرار گرفته و نه در خدمت زمینه سازی سوسیالیستی ، مگر اینکه ادعا شود که رشد سرمایه داری بهر حال تعدد کارگران و رشد جنبش کارگری را به همراه می آورد و این خود زمینه ایست برای سوسیالیسم . چنین استدلال اکونومیستی ئی- که ریشه اش را از جمله بایدرتئوری مراحل پنجگانه استالین یافت- به مسئله نقش آگاهی در شکل کارگران واقعی نمیگذارد . برای اینان صرف تعدد کارگران ، از دید اعتبارات و اعتراضات صنفی کارگران ، بمفهوم رشد زمینه تکامل سوسیالیستی است . اگر چنین استدلالی را تا نتیجه ی منطقی اش ادامه دهیم آنوقت بایده سیاستهای محدود را شاخه های نیز در خدمت سوسیالیسم بیندازیم !! و اما بالاخره شرط چهارمی که الیافسکی از آن صحبت میکند ، یعنی لزوم اتحاد با سیستم جهانی سوسیالیستی . ما در اینجا وارد بحث ماهیت جامعه شوروی نمیشویم . علی الاصول این درست که در مبارزه با سرمایه داری ، برای تضعیف نفوذ و تاثیر بازار جهانی در جامعه ، میتوان روابط اقتصادی با بلوک شرق ایجاد نمود . اما کمک کشورهای "سوسیالیستی" و روابط اقتصادی آنها با کشورهای مورد بحث ، تأثیری خود بخود و مستقل از برنامه اقتصادی - اجتماعی رهبری سیاسی ، بر تحول اقتصادی جامعه نمیتواند داشته باشد . در واقع این کمکها و روابط در خدمت برنامه اقتصادی - اجتماعی قدرت حاکم در میاید . فلان کارخانه یا مؤسسه تولیدی ، که مثلاً "با قیمت نازل از شوروی و یا کشور دیگر بلوک شرق خریداری میشود ، و در اختیار فلان دولت جهان سومی قرار میگیرد ، لزوماً " در خدمت تضعیف توان بورژوازی این کشور نیست . این بستگی به روابط مابین بخشهای دولتی و خصوصی

اقتصاد و قدرت واقعی بورژوازی در کنترل اهرمهای اقتصادی دارد. رشد بخش دولتی، با قیمت ارزان و به کمک کشورهای "سوسیالیستی"، میتواند در خدمت رشد بورژوازی قرار گیرد. در اینجا نیز یکبار دیگر نقش قدرت سیاسی حاکم و جریان مبارزه طبقاتی تعیین کننده است. اما همانطور که قبلاً دیدیم، کمونیستها اگر بخواهند سیاستهای پیشنهادی الیافسکی را دنبال کنند، و در واقع خود را کت بیسته تحویل بورژوازی داده اند و عملاً "سنگرهای خود را در مبارزه طبقاتی ترک نمایند. در این صورت این بورژوازیست که از کمک کشورهای "سوسیالیستی" در جهت استحکام خود بهره مند خواهد شد. نمونه های مصر و عراق باید آموزنده باشد. کمک اقتصادی شوروی به مصر در نهایت در خدمت چه نیروئی قرار گرفت؟ طبقه کارگر مصر یا سادات؟

تدارک انقلاب یا کورتا؟

در خطوط پیش‌روشن شد که دنبال کردن سیاست‌های پیشنهادی الیانفسکی، بجای تجهیز و آماده کردن زحمتکشان و بخصوص کارگران در زمینه سازی و تدارک سوسیالیسم، عملاً آنها را به زیر مهمیز جناحین حاکم خرده‌بورژوازی و بورژوازی خواهد کشاند. بدین ترتیب حرکت و فعالیت توده‌ها تاثیر خود را بصورت تضعیف و یا تقویت این یا آن سیاست جناحین حاکم خرده‌بورژوازی و یا بورژوازی منعکس خواهد نمود. تجربه‌ی دوره‌ی اخیر کشورهای که بقول الیانفسکی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را پیموده‌اند نیز تاکنون نشان دهنده‌ی همین امر بوده است. و این نباید چندان تعجب‌آور باشد، زیرا در کنار مطالبی که در بخش پیش‌عنوان نمودیم، زمانیکه بگفته‌ی الیانفسکی لازمی بفعالیت و داشتن توده‌ها عبارت باشد از

"کار دقیق همه جانبه برای ارتقاء سطح سیاسی و فرهنگی آنها، وارد کردن آنها در سازمان‌های اتحادیه‌ای و دهقانی و غیره، ارتقاء نقش و تحکیم اصول ایدئولوژیک و سازمانی پیشاهنگ سیاسی و یا حزب دولتی و اتحاد این حزب با مارکسیست - لنینیست‌ها و گسترش پیگیر دموکراسی" (۲۷)

(تاکید از ماست)

اگر انتظاری جز این داشته باشیم که مبارزه‌ی توده‌ها در خدمت جناحین حاکم قرار گیرد، ساده‌لوح خوش‌پنداری بیش نخواهیم بود.

در چنین شرایطی، لااقل برای مدتی نه چندان کوتاه، بازیگران عمده‌ی صحنه‌ی سیاست را نمایندگان بورژوازی و خرده‌بورژوازی در دست خواهند داشت. و یا دقیق‌تر، تا زمانیکه شرایط عینی و ذهنی زحمتکشان جامعه، مبارزه‌ی حاد طبقاتی این اقشار را بر نیانگیزد و رژیم حاکم

مستقیماً مورد تهدید قرار نگیرد، غالب‌ترین وجه سیاسی مبارزه‌ی طبقاتی خود را در جدال (نه لزوماً آشکار) بین جاحین مختلف رهبری سیاسی نشان خواهد داد. محتمل‌ترین نتیجه‌ی این جدال، با توجه به خصوصیات خرده‌بورژوازی و عموماً تجهیز سیاسی - تشکیلاتی زحمتکشان پیروزی بورژوازی است. گرایش عمده‌ی این روند، تقویت گام به گام بورژوازی در اعمال برنامه‌های اقتصادی و سیاسی و سپس اعمال قدرت سیاسی اش می‌باشد. نهایت این پروسه، زانو زدن نهائی خرده‌بورژوازی در مقابل بورژوازی، با اشکال مختلف می‌تواند صورت گیرد پیشرفت علمی برنامه‌های اقتصادی - سیاسی سرمایه‌داری در شرایط مشخص می‌تواند موجبات جذب بخشی از خرده‌بورژوازی حاکم را توسط بورژوازی و دفع آرام با میمانده‌ی آنرا فراهم آورد. و یا عوامل خارجی (جنگ ناموفق، ضایعه‌ی طبیعی...) می‌تواند باعث دفع "جناح بی کفایت غیر مسئول" (بخوان خرده‌بورژوازی بی - برنامه) از ارکان قدرت شود و یا در مواردی برخورد خونین و قهرآمیز (کودتا و یا جنگ داخلی و...) می‌تواند شکل انتقال قدرت را از جناحی به جناح دیگر تعیین کند. تجربیات مصر، سودان، سومالی و کنگو انواع مختلف اشکال فوق را به نمایش می‌گذارد.

حال که تئوری و تجربه آموخته است که محتمل‌ترین گرایش در "راه رشد غیر سرمایه‌داری" همان گرایش تقویت بورژوازی است، این سؤال طرح می‌شود که چرا الیافنسکی و بطور کلی تئوریسینهای حزب کمونیست شوروی، در تجویز چنین راهی هنوز مصرّ هستند. برای این سؤال دو جواب ساده‌گرایانه و در عین حال غیر قابل قبول وجود دارد. الف - الیافنسکی و دیگر تئوریسینهای حزب بی اطلاع هستند (۱) از تجربیات تاریخ نیا موخته‌اند! در یک کلام اشتباه می‌کنند و باید ارشاد شوند. چنین پاسخی نه جدی است و نه قابل قبول و فقط عشاق رنج‌دیده و مبهوت دولت شوروی را می‌تواند قانع کند.

ب - شوروی کشوری سرمایه‌دار است که فرق چندانی با دیگر کشورهای سرمایه‌داری ندارد و خصوصیات امپریالیستی آن حکم می‌کند که خواستار قدرت یابی بورژوازی باشد. تجویز این راه نیز در واقع برای فریب خلق‌های دنیای سوم و حاکم کردن سرمایه‌داری در آنها می‌باشد. این جواب طبیعی طرفداران تر "سوسیال امپریالیست" است که بدلالی کسه ذیلبه اختصار می‌آوریم قابل قبول نیست.

اولا اینکه "شوروی سرمایه‌داری و امپریالیست است" حکمی است که هنوز اثبات نشده است.

دوما حاکمیت کامل بورژوازی در کشورهای دنیای سوم فقط یک خصیصه صرفا سیاسی نیست، بلکه بمفهوم کشیده شدن سریع این کشورها به بازار سرمایه‌داری جهانی، نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم و تضعیف نفوذ بلوک شرق در این جوامع می‌باشد. و همه اینها به نفع شوروی بلکه بر عکس به نفع رقبایش تمام می‌شود.

برای پاسخ گفتن به سوال فوق باید مسئله را در چهار - چوبی که برای دولت شوروی مطرح است بررسی نمود. از دیدگاه دولت شوروی - و نه از دیدگاه کمونیست‌ها و انقلابیون - آنچه که در کشورهای مورد بحث می‌گذرد، و تحولی که در آنها روی می‌دهد، فقط از این زاویه که چه منافع و مضاری برای شوروی دارد طرح می‌گردد. بزبان دیگر تحولات این کشورها بسوی "سوسیالیسم" فقط از کانال تقویت "پایگاه سوسیالیسم" مفهوم پیدا میکند. چنین درک ناسیونال شوونیستی که از زمان استالین در حزب کمونیست شوروی حاکم بوده است، موقعیت و عملکرد نیروهای سیاسی و اجتماعی این و یا آن کشور دنیای سوم را عمدتا در راستای پیشبرد سیاستهای جهانی لحظه‌ائی خود بررسی می‌نماید. در این مورد مثالهای تاریخی گوناگونی میتوان ذکر کرد (چین، یونان، ایران و...) و ما در اینجا بدانها نمی‌پردازیم.

از همین جا است که در قاموس مسکو، کمونیستهای واقعی فقط آن نیروهای هستند که بی چون و چرا رهنمودهای کرم‌لین را انجام دهند. و دیگران یا اپورتونیست‌راست هستند و یا اپورتونیست‌چپ! اما در کشورهای مسـور بحث، بعـلی که قبـلا ذکر شد، نیروهای که نقش بالفعل و موثر سیاسی دارند عموماً خواسته‌های اقشار مختلف خـرده - بورژوازی و بورژوازی را منعکس میکنند. تقویت نیروهای خـرده بورژوازی در مقابل بورژوازی، حتی اگر این نیروها مانند حزب‌الله محتوای سیاه و ارتجاعی داشته باشند، نتایجی سودبخش، لااقل موقتاً، برای دولت شوروی بیـار میـآورد. زیرا بهر صورت عدم تسلط کامل بورژوازی بـر نهادهای دولتی، پیوند این نهادها را با جهان سرمایه‌داری لااقل برای مدتی، بعقب می‌اندازد و در آن خلـل وارد میـآورد، و این خود یعنی تضعیف دامنه‌ی نفوذ اقتصادی و بخصوص سیاسی و نظامی رقبای شوروی - کشورهای امپریالیستی و بخصوص آمریکا -. اگر چه این تضعیف موقتی است و نامطمئن، باز هم برای شوروی ارزشمند است. انعکاس این استقلال نسبی و موقتی از امپریالیسم در سطح بین‌المللی نتایجی چون جدا شدن این کشورها از پیمانهای مختلف نظامی و سیاسی امپریالیستی، پیوستن احتمالی آنها بـه مجمع کشورهای "غیر متعهد" و... است که همگی برای شوروی بردهای تاکتیکی محسوب میشود و موقعیتش را در مقابل رقبایش تقویت میکند. از نظر اقتصادی و بخصوص نظامی و استراتژیک، زمینه‌های بهره‌برداری شوروی در شرایط تفوق خـرده بورژوازی فراهم‌تر است. زیرا که بسیاری از این کشورها، در اوان کسب استقلال سیاسی، بعـلت ادا مـه‌ی اختلافات سیاسی با کشورهای امپریالیستی و بعـلت بدبینی و وا همـه‌ی بحقی که از دخالت‌های نظامی امپریالیسم دارند، برای برآوردن احتیاجات اقتصادی و نظامی خود ناگزیرند که لااقل تا حدودی به شرق‌رو بیاورند. آنچه که تعیین

کننده‌ی سیاست‌شوروی - و طبیعتاً احزاب دنباله‌روی آن - در این کشورها می‌باشد، محاسبات فوق‌الذکر است و نه چیز دیگری، و نه بخصوص منافع دراز مدت طبقه‌ی کارگر و آینده‌ی سوسیالیسم در این کشورها. برای دنباله‌روان مسکو در اینگونه کشورها، در پیشرفت‌آمر سوسیالیسم عامل تعیین‌کننده‌ی دولت‌شوروی است و نه نقش طبقه‌ی کارگر کشور "دنیای سوم" - که تازه در سطح پائین شکل و شعور قرار دارد - و درست به همین دلیل است که تقویت منافع و تاکتیک‌های دولت‌شوروی، و در این راه دنباله‌روی از خرده بورژوازی، بر هر برنامه و سیاست مستقلی ارجحیت پیدا میکند. در واقع آنچه که برای مسکو تاکتیک است، برای این دنباله‌روان تبدیل به استراتژی میگردد.

اما مسکو چه تضمین‌های واقعی برای ترمز زدن و جلوگیری از گرایش اینگونه جوامع بسوی پیوند با سرمایه‌داری غرب دارد؟ آیا این گرایش از دیدگاه مسکو گریز پذیر است یا خیر؟ برای مقابله با این گرایش، مسکو مجبور است چشم‌امید خود را به "بالائی‌ها"، به نیروهای کسبه در قدرت دولتی شریک و فعالند و در ارکان مختلف دولتی نفوذ دارند، بدوزد. زیرا همانطور که قبلاً دیدیم، الیانفسکی بسیج و سازماندهی مستقل "پاپینی"‌ها - توده‌ها - معتقد نیست و این بسیج و سازماندهی را عمدتاً در چهار چوب تقویت جناح‌های حاکم می‌بیند. درگیری سیاست خارجی شوروی در مجادلات و جناح‌بندیهای نیروی حاکم، شرکت در کودتا و ضد کودتا و ... نیز از همین درک‌بر می‌خیزد. در پرتو چنین درکی از مقابله با امپریالیسم و سرمایه‌داری است که اصرار طرفداران "راه رشد غیر سرمایه‌داری" و از جمله الیانفسکی، در تکیه بر "دموکرات انقلابی"، "روشنفکر انقلابی"، "ضرورت تقویت نیروی مرکزی بصورت حکومت شخصی و سیستم پیشوائی"، روشن‌تر میگردد. اینکه الیانفسکی و دیگر طرفداران این راه، در مفالات و سیاست‌خود

گرایش شدیدی به تکیه بر صفات فردی و خصوصی افسراد و شخصیت ها ("عناصر رادیکال " ، " دمکرات انقلابی " ، " صداقت انقلابی " ، " وفاداری " و ...) بجای خصویات اقشار و طبقات دارند، اشتباه تئوریک و یا لغزش قلم نیست ، بلکه نمودار دید و انتظاریست که از برخی از این شخصیتها میروود. در همین رابطه اصرار بر تأثیر پیشرفتهای کشورهای سوسیالیستی و بلوک سوسیالیسم بر این "دموکراتهای انقلابی" و کشش پر توان (!) ایشان بطرف سوسیالیسم و نزدیکی با کشورهای سوسیالیستی، و در عین حال توصیه به "مارکسیست-لنینیستهای واقعی" (یعنی طرفداران شوروی) برای همکاری با حزب حاکم، نفوذ در ارکان و اداره امور دولتی (خجالت میکشند نام ارتش را رسماً بیاورند!) ... مفهوم دقیق تر خود را می یابد. از دیدگاه مسکو، کودتا، "قانع" نمودن و "کشیدن" برخی از شخصیتها و جناحهای حاکم بطرف "سوسیالیسم"، زد و بند و معامله با بخشهایی از هیات حاکمه و ... عمده ترین وسیله "زمینه سازی سوسیالیستی" در این کشورها میباشد، البته سوسیالیسم وارداتی از "بالا"، همچون سوسیالیسم حفیض الله امین و ببرک کارمل

تضاد بین دیدگاه شوروی و دیدگاه کمونیسم انقلابی از مبارزه در کشورهای "دنیای سوم"، تضاد بین تدارک کودتا و تدارک انقلاب است. اولی ناچار است به "بالا" بنگرد، ناچار است به هر کسی و خاشاکه ولو موقتاً "شانس کسب قدرت را بدهد"، آویزان شود، زیرا مسئله کسب فوری قدرت و "وارد کردن سوسیالیسم" مطرح است. دومی، برعکس ناگزیر است روی بتوده مردم و بخصوص کارگران و برای دومین مسئله کسب فوری قدرت، بلکه تدارک انقلاب سوسیالیستی طرح است و این بدون شرکت طبقه کارگر غیر ممکن است. فاصله میان انقلاب و کودتا، فاصله میان نگشوده شدن دروازه های سا یگون در ۱۹۷۵ و کاخهای خون آلود کا بل در ۱۹۷۹ است .

پایان

توضیحات:

(۱) جزوه " راه رشد غیر سرمایه داری - ۲ مقاله از الیا نفسکی "

(۲) The Non-Capitalist Way by I. Andrieyer

(۳) ص ۲ از همین جزوه (۴) ص ۳ از همین جزوه ، (۵) ص ۲
از همین جزوه ، (۶) ص ۲ از همین جزوه ، (۷) ص ۲ از همین
جزوه ، (۸) ص ۱۴ از همین جزوه ، (۹) ص ۵ از همین جزوه ،
(۱۰) ص ۱۱-۱۲ از همین جزوه ، (۱۱) ص ۲۰ از همین جزوه ،
(۱۲) ص ۱۸ از همین جزوه ، (۱۳) ص ۱۹ از همین جزوه
(۱۴) ماندیایی حرکتی ذهنی، مقاومتی است که گروه های
اجتماعی بعثت وابستگی های فرهنگی و سنتی در مقابل
تغییرات گریزناپذیر از خود نشان میدهند. واژه ماندیم عرض
واژه اینرسی Inertia می باشد و علت انتخاب چنین واژه ای
قیاس سرعت تغییرات و حرکت شعور انسان با تغییرات و حرکت
یک جسم می باشد. هرچه ماندیک جسم بیشتر باشد، سرعت حرکت
جسم برآزوار آمدن ضربه و یا نیروئی به آن کندتر است

(۱۵) واژه "رادیکال" در نیمه دوم قرن ۱۸ در مشاخرات پارلمانی
انگلستان بوجود آمد و مشخص کننده جناحی از بورژوازی کنه
خواستار رفرمهای پارلمانی بود، شد. رادیکالها جناح
رفرمیست حزب لیبرال را تشکیل میدادند و از افراد سرشنای آنها
باید از جان استوارت میل نام برد. در فرانسه جمهوری خواهان
رادیکال در سالهای ۱۸۲۰ شکل گرفتند. حزب رادیکال "در نیمه
دوم قرن ۱۹ ناپسین شد و در اواخر قرن به دو بخش "حزب رادیکال
و "حزب رادیکال سوسیالیست" منشعب شد. هر دو حزب در زندگی
سیاسی و دولتهای بورژوازی تا قبل از جنگ دوم نقش موثری
ایفا نمودند (کلماسوا از رادیکالها در سال ۱۹۰۶ به بحث و بررسی

رسید و هریوا ز رادیکال سوسیالیست‌ها در سال ۱۹۲۴ نخست وزیر شد. عموماً "درمجا دلات ما بیس جناحین مختلف بورژوازی آن بخش را که در کسب آزادی‌ها، دموکراتیک، مصرّت و مقابله و تربوده و تثبیت نهادهای حاصله از این آزادی‌ها را (با وجود محدودیت دیدش به شکل صوری این آزادی‌ها) بطور پیگیرتر دنبال می‌نموده و بالاخره با شناختن برخی "معایب" سیستم سرمایه‌داری رفرم‌هایی را جهت رفع این "معایب" و تخفیف تضاد طبقاتی طرح می‌نموده، به صفت "رادیکال" متصف می‌کرده‌اند. این جناحین بورژوازی بخصوص در دوران تکمیل انقلاب اجتماعی اروپا - قرن ۱۸ و ۱۹ - به مبارزه‌ای جدی با ائتلاف فئودال‌ها که از آخرین سنگرهای خود دفاع می‌نمودند و بخش دیگری از بورژوازی (غالباً "بورژوازی تجاری و مالی)، برخاستند. در جنبش چپ و بخصوص در شرایط آ نروز جهان، حدود و ثغور مفهوم "رادیکال" دقیقاً روشن نیست. تعریف متعادل این واژه که ما در این مقاله از آن استفاده کرده‌ایم لزوماً "جامع‌ترین تعریف نیست و طبیعتاً اگر تعریف جامع‌تری عرضه شود، می‌تواند در بیان مفاهیم و بحث‌ها بسیار سودمند باشد.

(۱۶) پرواضح است که تقسیم بندی مقاله کتونی از خسرده - بورژوازی نسبتاً "کلی" است. زمانی که توجه خود را به جامعه‌ای خاص معطوف کنیم، لایه‌های مختلف خرده بورژوازی آنرا می‌تواند دقیق تر نمود، و خلق و خوی و شعور آنها را نه صرفاً "بر مبنای موقعیت اشان در تولید، بلکه همچنین با در نظر گرفتن آداب و رسوم و سنن تحلیل نموده و فرا شد تحول این اقشار را روشن تر دریافت.

(۱۷) - ص ۱۶ جزوه‌ی "راه رشد غیر سرمایه‌داری"

(۱۸) - ص ۹ همان جزوه

(۱۹) - ص ۱۷ همان جزوه

- (۲۵) - ص ۱۹ همان جزوه
(۲۱) - ص ۱۴ همان جزوه
(۲۲) - ص ۱۵ همان جزوه
(۲۳) - ص ۱۶ همان جزوه
(۲۴) - ص ۱۸ همان جزوه
(۲۵) - ص ۱۶ همان جزوه
(۲۶) - ار مصاحبه کیانوری
(۲۷) - ص ۲۷ همان جزوه

تکثیر از طرفداران سازمان وحدت کمونیستی
در خارج از کشور